

مرتضی قلی خان صنّیع الدوله وزیر مالیه دولت مستوفی الممالک، در چهارم صفر سال ۱۳۲۹ ق. از سوی دو تن گرجی تبعه روس ترور شد. قاتلین او را دستگیر نموده به نظمیّه بردند و از آنان بازجویی مقدماتی به عمل آمد. پس از دو روز با حضور نماینده سفارت روس در محاکمات وزارت امور خارجه از ایشان بازجویی گردید و چون

آن‌ها ترجمه نشده اما به نظر می‌رسد مفاد آن ضمن بازجویی‌ها در محاکمات مطرح گردیده است. بررسی این اسناد از نظر روشن کردن شرایط اجتماعی آن روزگار، انگیزه‌های اصلی ترور وزیر مالیه و نیز رفع ابهام از نحوه انجام قتل وی حائز اهمیت است. اما پیش از بررسی و تجزیه و تحلیل آن اسناد ارائه پاسخ به این پرسش ضروری

شاه مبنی بر ایجاد رابطه نزدیک با آلمان مأمور خرید کشتی از آن کشور گردید.^۱ در سال ۱۳۰۴ ق. پس از آنکه محمدحسن خان صنّیع الدوله به اعتمادالسلطنه ملقب گردید، لقب صنّیع الدوله به وی داده شد.^۲ و سال بعد - ۱۳۰۵ ق - با احترام السلطنه دختر مظفرالدین میرزا ولیعهد ازدواج کرد.^۳

اسناد قتل صنّیع الدوله

سید محمدحسین منظورالاجداد

تابعیت روسی آنان مسلم شد. دو روز بعد در راستای اجرای مقررات کاپیتولاسیون، به سفارت روس نحوین داده شدند.^۴ از آن پس محاکمات همه کارهای خود را تعطیل کرده تب به این ماجرا رسیدگی کرد.^۵ و با حضور نماینده سفارت روس و مستشرق عدلیه از متهمین و شهود آن قتل بازجویی نمود. روند محاکمه تا صدور دعانامه در محاکمات ادامه یافت و سپس متهمین برای صدور و اجرای حکم مجازات به روسیه انتقال یافتند.

مجموعه اسناد این دادرسی در پرونده‌ای مشتمل بر یکصد و یازده برگ، جزء اسناد دیوان محاکمات وزارت امور خارجه، در سازمان اسناد ملی ایران موجود است که دارای سه بخش زیر می‌باشد: گزارش و استنطاقات نظمیّه، بازجویی‌هایی به عمل آمده در محاکمات و اوراقی به خط روسی و گرجی که جز بخشی از

است: صنّیع الدوله که بود؟
مرتضی قلی پسر دوه عنی قلی خان و نواده رضاقلی خان ننه‌باشی هدایت، نیمه شب یکشنبه بهم سال صفر ۱۲۷۳ ق. زاده شد.^۱ و در نوجوانی به رسم معمول زمان قرآن، فارسی و مقدمات عربی را آموخت.^۲ در سال ۱۲۹۰ ق. پدرش - مخبرالدوله - که از ملازمان ناصرالدین شاه در نخستین سفر او به «فرنگ» بود، وی را به همراه برد و برای ادامه تحصیل به توصیف «وارنر سیمنس» در برلن گذاشت.^۳ تحصیلات وی در برلن با وقفه‌ای ده ماهه تا سال ۱۲۹۷ ق. که به همراه برادر خویش مهدیقسی هدایت و مسیودبیج مهندس معدن به ایران بازگشت،^۴ ادامه یافت. خود او نیز «درس معدن» خوانده بود اما در تهران به عنوان تحویلدار تلگرافخانه - که زیر نظر پدرش اداره می‌شد - مشغول به کار گشت.^۵
در سال ۱۳۰۰ ق. در پی تمایل

در سال ۱۳۰۸ ق. برای استخراج نقره از معدن سرب پس قلعه شمیران اقدام نمود. اما اگرچه «قریب بیست هزار تومان»^۱ خرج اسباب کار گردید، نتیجه‌ای به دست نیامد چرا که «به وسایل عادی سرب از نقره جدا نمی‌شد»، نمونه‌ای از سنگ معدن را به برلن فرستاده دستور ذوب گرفتند لیکن کارساز نیشداد و چون برای بار دوم نمونه‌ای فرستادند معلوم شد «سنگ معدن روی هم دارد و باید اول روی را به شستن جدا کرد. اسباب شستشو در آن سالها فراهم نیامد و بناهم از بین رفت. در سال ۱۳۲۸. صنّیع الدوله از نو کنار استخراج را آغاز کرد.^۲ ولی چنانکه خواهیم دید این بار هم این کار سامان نیافت.

در سال ۱۳۱۲ ق. حاج محمدتقی تاجر معروف به شاهرودی^۳ در خواب دید که شهر تهران را «چراغان کرده است. گفته بودند کار عام المنفعه

خواهی نمود، به خیال خودش نزد صنایع‌الدوله آمد و در آوردن کارخانه کاغذسازی شور کرد. گفتند ریسمان‌ریسی و چلواریانی اولی است. قرار شد ریسمان‌ریسی را مقدماً بخواهند» صنایع‌الدوله با وی شریک شد و چون سرمایه نداشت بخشی از «سهم الشراکه» خود را از تاجر شاهرودی وام گرفت. علی‌قلی خان مخبرالدوله هم برای پسران دینگرش سهامی خریداری نمود. سرانجام سرمایه‌گذاری اولیه بالغ بر پنجاه و دو هزار تومان گردید، ماشین‌های کارخانه گرانقیمت و مرغوب بود و در حدود ۲۳۰۰ دوک تمام‌تاب» سفارش داده شد، کارخانه به راه افتاد و مورد بازدید شاه قرار گرفت.^{۱۵} کیفیت محصول کارخانه نیز بسیار خوب بود اما چون «وضع گمرک» بر «نخ‌هند» ممکن نبود^{۱۶} و دولت ایران نمی‌توانست با افزایش گمرک کالای وارداتی از محصول داخلی حمایت نماید، قادر به رقابت با تولیدکنندگان خارجی که قیمت کالای خود را موقتاً کاهش دادند نشده از کار بازماند و بسته شد.^{۱۷}

در همین سال‌ها کارخانه‌ای هم برای «آهن‌تراشی» دایر کرد که مورد بازدید ناصرالدین شاه قرار گرفت و وی صنایع‌الدوله را تشویق نمود.^{۱۸} در زمان مظفرالدین شاه و در فترت بین صدارت امین‌السلطان و امین‌الدوله مدتی وزیر خزانه بود و مصادره حاج محمدحسن امین دارالضرب به «بهانه موج» گرفتند غرامت پول سیاه در عهد ریاست وی صورت گرفت^{۱۹} و چون امین‌الدوله به صدارت رسید با تعیین وزیر مالیه، خزانه از وی گرفته شد. چندی رئیس ضرابخانه بود، مدتی نگذاشت که از تصدی این شغل نیز برکنار گردیده ضرابخانه به امین‌الضرب داده شد.^{۲۰}

زمانی اندک ریاست قورخانه را به وی سپردند اما این هم دوامی نداشت.^{۲۱} در صدارت مجدد امین‌السلطان به ریاست پست خانه منصوب شد، این سمت را نیز از وی گرفتند و او به «فرنگ» رفت اما هنگامی که مخبرالسلطنه برای تحویل حساب پست خانه توقیف شد بازگشت^{۲۲} و اثبات بیگناهی خود و برادر نموده



صنایع‌الدوله

خانه‌نشین گردید.^{۲۳} چنین پیداست که در دوره سلطنت مظفرالدین شاه وی به رغم دارا بودن سمت دامادی شاه نه برای انجام طرح‌های صنعتی حمایت شد و نه در مشاغل اداری امکان خدمتگزاری یافت. در سال ۱۳۲۱ ق. احترام‌السلطنه همسر وی نیز درگذشت.^{۲۴}

پس از پیروزی انقلاب مشروطیت، از اعضای شورای تدوین نظامنامه انتخابات بود^{۲۵} و خود نیز به عنوان وکیل اعیان به مجلس راه یافت^{۲۶} و نخستین رئیس مجلس شورای ملی گردید. وی این سمت را از ۱۹ شعبان ۱۳۲۴ ق. تا ۲۸ رجب ۱۳۲۵ ق. بر عهده داشت^{۲۷} و سرانجام به سبب شایعه پراکنی سخنوران انجمن آذربایجان مبنی بر اینکه اتابک و

صنایع‌الدوله هر دو برای برهم زدن مجلس هم‌خیالند^{۲۸} و بعد از آنکه علناً تهدید به قتل شده بود^{۲۹} در پی ترور امین‌السلطان^{۳۰} از ریاست مجلس استعفا داد.

در کابینه ناصرالملک که ۱۶ رمضان سال ۱۳۲۵ ق. تشکیل گردید^{۳۱} وزیر فواید عامه شد و در ۲۵ رمضان همان سال رسانه‌راه نجات^{۳۲} را چاپ و منتشر کرد و در مقدمه آن نوشت:

«به حرف کاری از پیش نمی‌رود به حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود. از اینکه دولت بگوید مشروطه شدم و ملت خوشوقت شود که دولت مشروطه دارم و هر دو دست روی هم گذاشته، منتظر باشند دستی از غیب بیرون آید و کاری بکند، هرگز نه دوایر دولت منظم و نه حوائج ملت فراهم خواهد شد.»^{۳۳}

و هشدار داد که «دیگر مجال تفنن برای ما باقی نمانده» و «چنانچه ارکان دولت و افراد ملت» هر یک به انجام وظایف خاص خود قیام نکنند «دیری نخواهد گذشت که این سیل‌های متفق و بادهای مختلف ریشه قومیت ما را از بیخ برکنند». این وظایف را هم توضیح می‌دهد. «حفظ امنیت» یعنی «محافظت جان و مال اهالی» یک مملکت وظیفه اصلی دولت است و برای انجام «بلاواسطه» این وظیفه می‌بایست هم «قوه حریبه و نظمی» تدارک شود تا ملت را از هجوم دشمن خارجی و دزدان و راهزنان داخلی محافظت نماید و هم «دستگاه معدلت» برای «حفظ اهالی از تعدی به یکدیگر از راه دسیسه و حییل» بنیان گیرد. و از آنجا که تعلیم و تربیت اتباع یک کشور و آموزش حرف و صنایع به آنان سبب می‌شود که مردم «به آبرومندی نانی به دست آورده محتاج دزدی و دغلی نباشند»، ایجاد مدارس را هم از وظایف دولت و جزء

به این شیوه که خرج گزاف حمل و نقل به شیوه سنتی به جیب مکاربان که اهل همین کشورند می‌رود و پولی از مسلکت خارج نمی‌شود، چنین پاسخ داده که «این اعتراض به کلی بی‌اساس است» زیرا هشتاد درصد (۸۰٪) این پول‌ها خرج غذای مال‌هاست و «از شکم حیوانات بارکش می‌گذرد و ابداً فایده به احوال کسی ندارد».^{۴۰}

این نکته را هم توضیح می‌دهد که با ایجاد راه آهن مکاربان بی‌کار نخواهند شد چرا که «راه آهن از شاهراه می‌رود» و چارپایانی که پیش از این در راه اصلی «کار می‌کردند» بعد از ایجاد راه آهن در راه‌های فرعی «سیر خواهند کرد و امته نقاط جزو راه سر راه می‌آورند».^{۴۱}

در آخر نیز ضمن اعلام آمادگی برای ادای «هرگونه توضیحی»، اظهار امیدواری می‌کند که «به توفیق الهی و تأییدات ارکان دولت و عموم ملت» به زودی موفق به ایجاد راه آهن و انجام این خدمت که آن را «اسباب نجات و مایه تجدید حیات این مملکت» می‌داند، بشود و به آرزوی سی ساله خود جامه عمل پوشاند.^{۴۲}

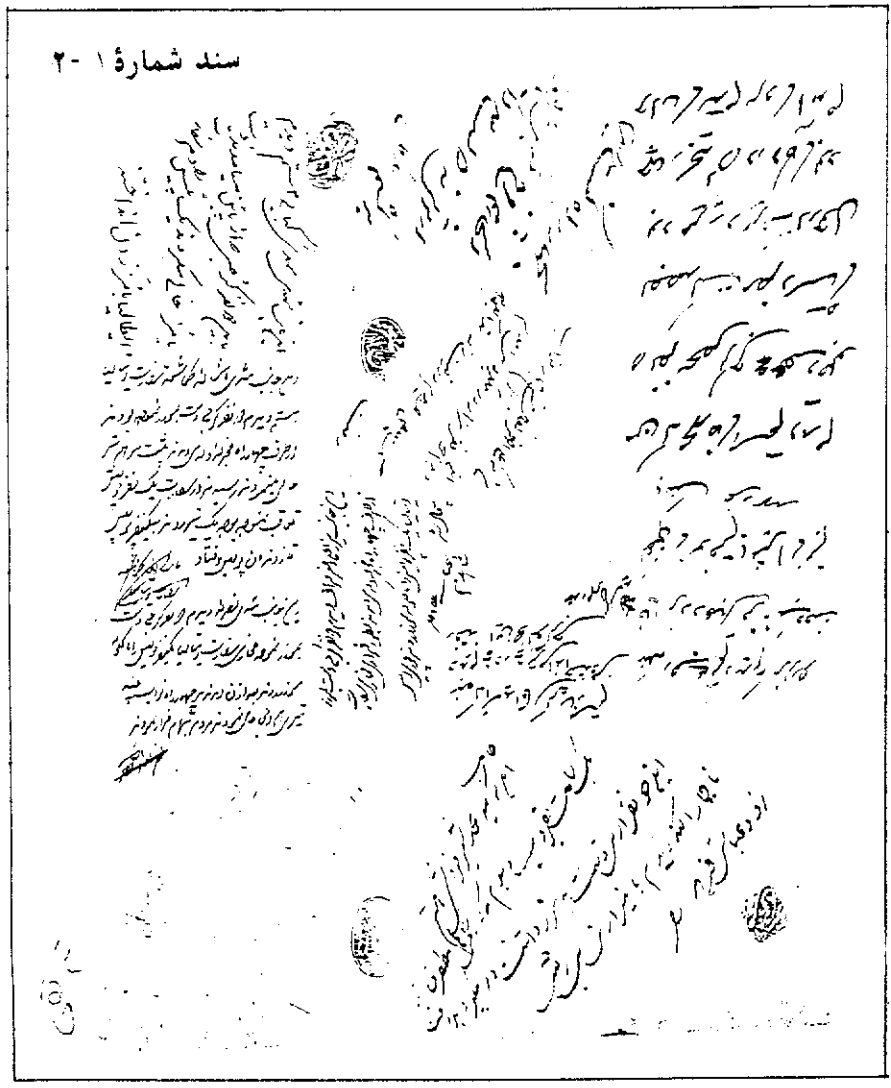
کابینه ناصرالملک در نهم ذیقعه سال ۱۳۲۵ ق. برافتاد و پس از هفته‌ای کشاکش سخت میان مجلس و دربار و مقاومت مجلس در برابر «کودتای ذیقعه» محمدعلی شاه و ماجراهای میدان توپخانه، نظام السلطنه کابینه خود را تشکیل داد.^{۴۳} در این کابینه صنایع الدوله وزیر علوم و فواید عامه بود.^{۴۴} در کابینه دوم نظام السلطنه که پس از حادثه نارنجک اندازی به اتومبیل محمدعلی شاه (۲۵ محرم ۱۳۲۶ ق) تشکیل شد تصدی وزارت مالیه را عهده‌دار گردیده^{۴۵} از آن پس تا روز به توپ بستن مجلس (۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ ق.) در کابینه سوم نظام السلطنه

و کابینه مشیرالسلطنه همچنان وزیر مالیه بود.

در این سمت وی جهت انجام وظیفه دولت - آنچنانکه در رساله‌اش تشریح کرده بود - دو لایحه قانونی برای افزایش مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم به مجلس ارائه داد تا سرمایه لازم «برای اجرای پروگرام توسعه» فراهم شود و در این راستا بر نشر تعلیمات عمومی و ساختن راه‌های شوسه و راه آهن تأکید نمود.^{۴۶} «مالیات مستقیم بر اراضی زیر کشت به مأخذ ممیزی جدید علمی و سؤالننامه‌هایی که صاحبان املاک می‌بایستی جواب دهند، تعیین می‌گردید.» هزینه کشیدن راه آهن و ساختن راه شوسه از محل

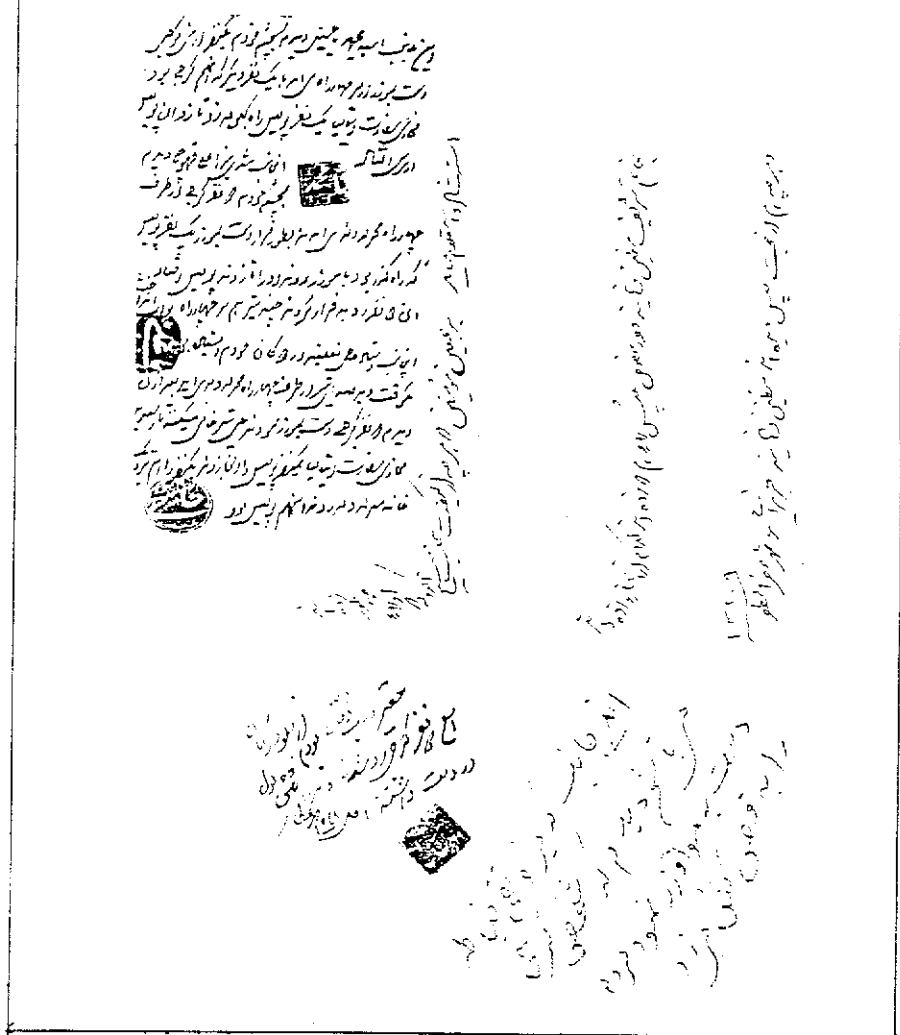
افزایش مالیات بر واردات تأمین می‌شد و پیشنهاد کرد که «یک من دهشاهی بر گمرک قند و پنج شاهی بر گمرک یک گیروانکه [۴۱۰ گرم] چای افزوده شود».^{۴۷} این پیشنهاد با مخالفت جدی دو دولت روس و انگلیس که تأمین کننده عمده قند و چای بودند روبرو شده^{۴۸} در آن زمان به جایی نرسید.

با توپ بستن مجلس، صنایع الدوله از وزارت استعفا داد و دیگر شغلی نپذیرفت. اما حضور مخبرالدوله برادر بزرگش در کابینه‌های دوران استبداد صغیر به عنوان وزیر تشگراف و مخابرات، پس از فتح تهران مایه زحمت او گردید و به نوشته مخبرالسلطنه، صنایع الدوله تنها با حمایت سردار اسعد



سند شماره ۱ - ۲

سند شماره ۲-۲



است چرا که به نوشته سید ابوالحسن
 علوی او ویگر «خیرخواهان مشروطه»
 نزدیک به زمان فتح تهران با اصرار از
 بست نشینان مشروطه خواه سفارت
 عثمانی خواسته اند که از سفارت خانه
 خارج شده پذیرای مقدم مجاهدین
 باشند.^{۵۹}
 پس از فتح تهران و پناهنده شدن
 محمدعلی شاه به سفارت روس (۲۷
 جمادی الثانی ۱۳۲۷ ق.)^{۵۵}
 صنیع الدوله یکی از اعضای مجلس عالی
 جانشین مجلس شورای ملی^{۵۶} و هیئت
 مدیره^{۵۷} پس از آن گردیده در کابینه
 محمدولی خان سپهدار اعظم، اداره
 وزارت علوم را بر عهده گرفت. در

توانست با کینه ورزی محمدولی خان
 سپهدار اعظم که خواهان کشتن
 مخبراندوله بود مقابله نماید.^{۵۹}
 در دوران استبداد صغیر دولت
 ظاهراً به صنیع الدوله کاری نداشت^{۵۵}
 اما «از اطراف در شب نامه تهدید به
 سر بریدن می شد»^{۵۱} و سرانجام در
 نخستین ماه های سال ۱۳۲۷ ق.
 در پی اغتشاشات و ناامنی تهران و
 حومه و به ویژه پس از کشتاری که از
 مشروطه خواهان متحصن در حرم
 حضرت عبدالعظیم در شهر ری شد^{۵۲}،
 به همراه برادرش مخبرالملک به سفارت
 انگلیس پناه برد.^{۵۳} اما ظاهراً مدت
 توقف آنان در سفارت طولانی نشده

کابینه دوم وی نیز همین سمت را
 داشت. در کابینه سوم سپهدار که از
 ۱۷ ذیقعد ۱۳۲۷ ق. تا ۱۸ ربیع الثانی
 ۱۳۲۸ ق. دوام یافت تصدی وزارت
 فواید عامه نیز بر عهده او قرار گرفت^{۵۸}
 و در همین سمت لایحه وضع مالیات بر
 نمک را به مجلس برد و به تصویب
 رساند (۳ ربیع الاول ۱۳۲۸ ق.)
 مخبرالسلطنه می نویسد که وضع این
 مالیات برای ساختن راه آهن بوده و
 صنیع الدوله چون به سبب مخالفت
 دولتین روس و انگلیس، برای احداث
 راه نتوانست از مالیات قند و چای
 استفاده کند این لایحه را ارائه داد.^{۵۹}
 اما با توجه به وضع مالی اسفناک دولت
 در آن زمان، بعید به نظر می رسد که
 هدف صنیع الدوله از تسلیم این لایحه
 تهیه پول برای ایجاد راه آهن باشد.
 شیخ مهدی شریف بر این باور است که
 «جمعی از خیرخواهان» که
 «صرفه جویی» و «فراهم کردن پول» را
 «مطرح کلام و خیال خود کرده بودند»

لازم دیدند که بر معادن نمک مالیاتی
 بسته شده زیر نظر وزارت مالیه باشد.
 اما دولت با تأسیس ادارات نمک
 دخالت بیجا کرده «مخارج میز و
 صندلی و منشی و ثبات و دفتردار و
 مصارف فوق العاده و مخارج ادارات
 نمک، دو مقابل از عایدات عموم شد»
 و قیمت نمک نیز بالا رفته چیزی که
 «داخل هیچیک از لوازم زندگانی مردم
 نبود، از خرج های معظم زندگانی
 شد.»^{۶۰} سرانجام پس از ترور
 صنیع الدوله در تاریخ ۲ جمادی الثانی
 ۱۳۲۹ «قانون نمک» فسخ گردید.
 مخبرالسلطنه که از وضع این قانون
 حمایت کرده^{۶۱} می نویسد: «سُفرا
 بهانه معاهده ای برای منع نداشتند
 (برخلاف قند و چای)، اما سپهسالار را
 داشتند. زبان بعضی را خریدند و نمک
 شد مهر فاطمه زهرا علیهاالسلام»^{۶۲}
 در کابینه دوم مستوفی الممالک

وزیر مالیه گردید و در زمان وزارت او نخستین بودجه مدون از سوی دولت تهیه شده پس از مرگ او به مجلس ارائه شد^{۶۳} و در همین سمت بود که روز شنبه چهارم ماه صفر سال ۱۳۲۹ ق. برابر با ۱۵ بهمن ۱۲۸۹ ش. به دست دو تن گرجی تبعه روس ترور شد و نزدیک به نیمه شب همان روز جان سپرد.^{۶۴} در مورد نحوه ترور صنیع الدوله نوشته اند که: «در ساعت پنج بعد از ظهر هنگامی که صنیع الدوله در جلو منزلش (چهارراه مخبرالدوله) از کالسکه پیاده می شد ایرانیان جلو رفته پاکتی به دست او داد. صنیع الدوله با خوشرویی پاکت را گرفت. همینکه مشغول گشودن پاکت شد از دو طرف هدف گلوله واقع گردیده پنج گلوله به سر و صورت او خالی شد و همانجا به زمین افتاد.» و در پی آن نحوه دستگیری قاتلین وی تشریح شده است و افزوده اند: «بازانفسکی با چند قزاق از سفارت روس به وزارت خارجه آمده به حکم مقررات «کاپیتولاسیون» نامبردگان را تحویل گرفت. نواب وزیر خارجه ایران! استعفا داده تنها کاری که انجام داد یک نامه اعتراض همراه دو قاتل به سفارت روس فرستاد.^{۶۵} ما در مورد قتل صنیع الدوله به شرح سخن خواهیم گفت اما از تذکر این نکته ناچاریم که آنچه در مورد اصل ماجرای ترور نوشته اند با مندرجات پرونده قتل صنیع الدوله همخوان نیست و مطلبی که در مورد استعفای نواب وزیر امور خارجه آمده با واقع ناسازگار است چرا که حسین قلی خان نواب در پی فشار وارده از سوی سفارتین برای گرفتن مستمری محمدعلی میرزا و گماشتن فراش بر سر وزیر امور خارجه،^{۶۶} در تاریخ ۲۴ ذیحجه ۱۳۲۸ ق. استعفا کرده از روز دوم محرم ۱۳۲۹ ق. محتشم السلطنه تصدی وزارت امور خارجه را بر عهده داشت.^{۶۷} این سخن که قاتلین به سفارت روس تحویل داده شدند، راست

است. به نوشته شیخ مهدی شریف کاشانی «سفارت روس قاتلین را به سفارت برده؛ روزها با مأمور به [همراه] نماینده سفارت، به محاکمات وزارت امور خارجه می روند مشغول استنطاق می باشند»^{۶۸} اما همانگونه که پیشتر توضیح دادیم و از مندرجات پرونده قتل صنیع الدوله هم برمی آید دو گرجی تیرانداز چند روز در



سپیدار تنکانی

بازداشت نظمی بودند و سپس در اختیار سفارت روس قرار گرفتند. ویژگیهای اسناد این پرونده را بیان کرده ایم، پیش از بررسی اوراق دیگر این پرونده، عین گزارش حسن خان رسدباشی محله دولت را می آوریم، وقایع منجر به قتل صنیع الدوله و دستگیری قاتلین او در «راپورت» وی چنین خلاصه شده است:

«راپورت سوم شنبه چهارم صفرالمظفر^{۶۹} - یک ساعت به غروب مانده دو نفر گرجی که گویا تبعه خارج هم می باشند می آیند درب خانه آقای صنیع الدوله انتظار می کشند، نیم ساعت به غروب مانده که کالسکه آقا از راه رسیده درب حیاط^{۷۰} که می رسند اینها دو نفری دست به موزر می کنند از برای آقا چند تیر خالی می کنند توی کالسکه از آنجا رو به فرار گذارده طرف چهارراه نواب نزدیک سفارت

ایتالیا که می رسند چندتیر هم آنجا خالی^{۷۱} می نمایند پولیسی چند تعاقب نموده یک نفر از پولیس مرکز را همانجا با گلوله می زنند که می افتد باز فرار می کنند طرف چهارراه نواب آنجا یکی از ایشان فشنگ در موزرش گیر می کند آنوقت آن یکی را می گیرند. دیگری می رود سر چهارراه کنت که می رسد درب خانه آقای مشیرالدوله، آنوقت فرخ پولیس که از عقب ایشان رفته بود آنجا یک تیر می زنند به ران فرخ پولیس از آنجا چند نفر با یک قزاق می ریزند آن را جلوبر می کنند آنوقت اسب قزاق را هم می زنند بعد آنجا آن را هم می گیرند درشکه چی^{۷۲} را صدا می زنند توی درشکه نشسته با چند نفر پولیس جلب به نظمی می نمایند. خبر آوردند کمیسری از برای بنده که خیابان به هم خورده بنده با آقای میرزا احمدخان رئیس کمیسری آمدم دیدیم خیابان بسیار شلوغ^{۷۳} است رفتیم درب خانه آقا از درشکه چی^{۷۴} آقای صنیع الدوله جناب رئیس استنطاق حاصل نمودند از آنجا رفتیم در نظمی آن دو نفر پولیس تیرخورده را سپردیم در مطلب نظمی بعد از آنجا آمدم دوباره خانه آقای صنیع الدوله با بودن جناب سرکمیسری دوباره استنطاقاتی حاصل کردیم بعد از آن بنده رفتم همانجائیکه آن دو نفر را گرفته بودند رسیدگی^{۷۵} نمودم شخصی محمدنام که یکی از ایشان را دستگیر نموده بوده موزرش را از دستش گرفته بوده بنده موزر را گرفتم دیدم هفت دانه فشنگ توی موزر باقی مانده بعد از آن موزر را فرستادیم بردند کمیسری.»

همانگونه که حسن خان گزارش کرده نخست از درشکه چی صنیع الدوله بازجویی می شود و او که محمدصادق بیک نام داشته در پاسخ به این سؤال که وقتی به آقای صنیع الدوله تیرانداختند کجا بودی؟ می گوید: «دو به غروب مانده کالسکه آئینه دار آقای

می دهم که صدق بگوئید.» پاسخ می دهد: «خیر از هیچ طرف و هیچ کمین و هیئتی مأمور نیستم و من با ایلاریون نبوده‌ام و او برای طلب خودش این کار را کرد.» می پرسند: «مسئک تو چه چیز است و در چه پارتنی هستی؟» جوابش این است: «من آدمی هستم فعله و مسلک نمی دانم چه چیز است و در چاپخانه کار می کنم و شما حق ندارید از من بپرسید چه مسلکی دارم این چه پارتنی بازی است که شما در آورده اید.» بازجو می پرسد: «وضع حکومت سابق طهران و ایران بهتر بوده است یا حالا بهتر است؟» ایوان همچنان بر سر حرف خود ایستاده که «من در این کارها تفتیش نمی کنم چه کار دارم من کار می کنم نان می خورم» در آخر هم که می پرسند چرا تیر انداختی می گوید: «دیدم یک نفر را که هم جنس من است گرفته اند می زنند من نتوانستم تحمل کنم تیر انداختم قصدم کشتن آدم نبود تیر می انداختم آنها را بترسانم. آدم وقتی که خونش به جوش بیاید یک گناهی می کند من هم گناهی کرده‌ام.»

از نظیه سراغ مهمانخانه دار هم می روند. یورکی کرک یونانی تبعه عثمانی می گوید: ایلاریون را نمی شناسم بلکه ایوان را می شناسم. مشخصات ظاهری او را که میگوید معلوم می شود همان ایلاریون است: «قدش وسط و کلفت و ریش اش زرد.» ایلاریون یا به قول مهمانخانه دار ایوان دو ماه نزد وی بوده می گفته از صنیع الدوله طلب دارم. پول نداشته، خرجش را یورکی می داده است و فعلاً بیست تومان به وی مقروض است. از چهار روز پیش به مهمانخانه نیامده «مادامیکه اینجا بود هیچ حربه و اسلحه نداشت و اینجا هیچ چیز با خود نداشت و حتی چند دفعه من زیر جامه و پیراهن خودم [را] دادم که عوض کرد، غیر از بالتو چیزی دیگر نداشت.»

در مورد سلاح ایلاریون از «محمد ننه گله» هم بازجویی می شود و حرف او این است که «رضای ترک ماوزر را از دست او [ایلاریون] به در آورد و خواست فرار کند» اما من او را گرفتم و هر چه وسوسه ام کرد که سلاح را بفروشم و پول آن را قسمت کنیم نپذیرفتم و سلاح را نزد «آقا محمد سیگار فروش» امانت گذاشتم که



سردار محمی

اگر خواستند تحویل دهم و اگر نه «آن وقت همه با هم می خوریم» و رضا هم پذیرفت «و رفت. ما هم رفتیم در قهوه خانه نشسته بودیم که آقای نایب حسن خان تشریف آوردند. گفتند که ماوزر دست توست گفتیم بله بعد با جناب نایب حسن خان رفتیم تا خانه صنیع الدوله ماوزر را با فشنگش دادیم آنجا و ما رفتیم، والسلام».

روز ششم صفر از احمد آقا وکیل راست قزاقخانه که عامل دستگیری قاتلین بود و به همین سبب ترفیع درجه یافت بازجویی می شود نکته اصلی سخن وی این است که هم ایلاریون و هم ایوان به سوی جمعیت زیادی که آنها را تعقیب می کردند تیر می انداختند تا کسی جرأت نکند به آنها نزدیک شود. در حقیقت پیگیری مردم سبب دستگیری آن دو شد و اگرچه «دو نفر پلیس و یک قزاق» نیز هنگام کوشش برای

دستگیری آنان تیر خوردند و بعداً بر اثر شدت جراحات وارده یک پلیس کشته شد، این مردم بودند که مانع گریز آنان شدند و با فریاد خود مأمورین را خیر کردند و چون تیر در سلاح ایلاریون گیر کرد به گفته «محمد ننه گله» رضای ترک با سنگ به کمرش زد. همو از جوان سیدی یاد می کند که «عبای خود را پیچیده به خودش و بنا کرد عقب آنها کردن که بایستید چه کار کرده اید و این داد و بیداد که بلند شد مشهدی فرخ پلیس در دکان دلاکی بود در را باز کرده آمد بیرون پشت سر مشهدی فرخ باقر فزاق آمده هر دو عقب آنها کردند.»^۸

در مواجهه حضوری میان ایوان با حسین پلیس تیرخورده، وی در مطب اداره نظیه با «حضور نماینده محترم دولت بهیه روسیه» ایوان را نشان داده به صراحت او را عامل مجروح شدن خود معرفی می کند. حسین، همان پلیسی است که چند روز بعد می میرد و «ترجمه پروتوکول معاینه» وی در پرونده است و «طیب سفارت امپراطوری روسیه در طهران» گواهی کرده وی بر اثر اصابت گلوله و «زخم وارده به ریه» از دنیا رفته است.

ایلاریون در بازجویی دوم خود همان حرف ها را تکرار می کند. نکات مهم سخنش اینهاست: واسطه آشنایی وی با ایوان «یک سیمن نامی» بوده از چهره اش فهمیده گرجی است به زبان گرجی با وی حرف زده و آنگاه سیمون گفته گرجی دیگری نیز اینجا هست و او را با ایوان آشنا کرده است. در پاسخ به این سؤال که «تفصیل وقایع دیروز خودت را از صبح تا وقتی دستگیر شده اید بیان نمائید» می گوید: «مثل همه روزه از خواب بیدار شده و چای خوردم و بعد در شهر گردش کردم برگشتم آنجا [مهمانخانه کرک] ناهار خوردم چون دو روز قبل منزل صنیع الدوله رفته بودم و آدمش

در مورد همراهی ایوان هم منکر است که آن روز به همراه ایوان به خانه صنایع الدوله رفته است و در بازجویی تکمیلی که «سه ساعت به غروب مانده یوم یکشنبه ۵ صفر» انجام می گیرد می افزاید که قصد کشتن صنایع الدوله را نداشته فقط می خواسته او را بترساند و نمی داند تیرها به کجای وی خورده است. منکر گردش صبحگاهی خود می شود و می گوید بعد از نهار از مهمانخانه بیرون آمده و صبح فقط برای خرید نان خارج شده و اینکه گفته در شهر گردش کردم غرضش همین بوده است. در پاسخ به این سؤال که چرا سوزر را نفرخواستید؟ می گوید: می خواستم بفروشم اما مشتری خوب پیدا نکردم. می پرسند: «دیروز نهار چه خوردید؟» می گوید: «کیاب خوردم و گوشت سرخ کرده.» وقتی از ایوان پرسیده بودند که دیشب [شب قبل از روز قتل صنایع الدوله] شام چه خوردی؟ چنین گفته بود: «شیر و نان و پنیر و آب هم خوردم». احتمالاً ایوان بیماری سل داشته است.

ایلاریون در مورد مسلک سیاسی خود می گوید: سیزده سال پیش در روسیه داخل فرقه سوسیال رولسیونر شده «به علت اینکه می خواستم وضع زندگی بهتر شود و کارها رو به خوبی برود»، اما در ایران داخل هیچ گروهی نیست و اصلاً نمی داند که آیا در اینجا هم «فرق مختلفه» هستند یا نه و در مورد مسلک ایوان می گوید: «درست نمی دانم همچو گمان می کنم که سوسیالیست دمکرات باشد» می خواهند مدرک این «ظن» خودش را بیان کند. میگوید: «این برای من خیلی آسان است. وقتی برای رسیدن به یک مقصود با یک نفر صحبت می کنم از وضع صحبت او می فهمم که جزو کدام فرقه است» با ایوان هم در مورد روسیه صحبت می کرده «از جواب هایی که می داد و اظهار عقیده می کرد من

می فهمیدم که دارای چه مسلک است. صحبت ما در موضوع مخصوصی نبوده است.»

بازجویی نظمی دستور می دهد اتاق ایوان در مطبعه ایران نو را مهر و موم کنند «در حضور کروپ پطروسیان مدیر مطبعه درهای اتاق مهر شد «بدون اینکه دست به اسباب و رختخواب» زده شود «تا در حضور نمایندگان دولتین تفتیش و تحقیق شود.» احمد صفا کمیسر ناحیه دولت^۱ و حسن خان رسد باشی خیابان لاله زار و کروپ پطروسیان این ورقه را امضا کرده اند. شایان توجه این که سخن از «منزل و اقامتگاه ایوان و الاریان نامان تبعه دولت روس» رفته

است» پس از تکمیل پرنده، نظمی، اوراق بازجویی را به محاکمات می فرستد و از روز دوشنبه ۶ صفر محاکمات با حضور نماینده سفارت روس کار خود را آغاز می کند. ظاهراً قرار بوده جلسه ساعت دو بعد از ظهر شروع شود اما ساعت چهار آغاز شده است و در همان ابتدا به نماینده روس توضیح می دهند که «چون امروز دوشنبه تعطیل دوایر دولتی بود و هم به مناسبت قتل غفران مآب صنایع الدوله وزیر مالیه بیشتر اجزای دوایر دولتی و هم اعضای وزارت خارجه در سوگواری ایشان حاضر بودند این تأخیر بدین مناسبت است.» نخست از ایوان بازجویی می شود وی در برابر



نمایندگان تهران در مجلس یکم

است و مأمورین نظمی پنداشته اند که «آلاریان» در مطبعه کار می کرده می افزایند: «اتاق الاریان سه در دارد یکی به طرف اتاق آخری یکی به طرف در دست راست که عقبش تیغه شده و یکی به اتاق طرف حیاط مطبعه و طرف دیگرش کوچه خانه حاج معین بوشهری

پرسشهایی که در مورد هویتش می شد می گوید: نامش ایوان نام پدرش میخائیل نام فامیلش بریراش ویلی اهل تفلیس از محال دوشنت و از قریه چوپورت و نام برادرانش موسه و لوان است.» می پرسند «اسم مادرت چیست؟» می گوید: «من نمی دانم چون

سند شماره ۸

توبه نامه که مستباز نوبت (ایرانی)

شماره ۱۲
 ۱) توفیق الهی است در باب ۱۵۰ من دولت که حکایت و طایفه در مقام توبه است
 بهیچ خود خسته به توبه توفیق بود که در آن روز من و شما در آن روز که خود
 در آن روز توبه در آن روز که خود توبه در آن روز

۲) حکایت در این توبه (چندین بار در این توبه)
 ۳) در این روز توبه توبه در این روز توبه در این روز توبه در این روز
 ۴) چند روزی که توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه

۵) در این روز توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 ۶) در این روز توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 ۷) در این روز توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 ۸) در این روز توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 ۹) در این روز توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 ۱۰) در این روز توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 ۱۱) در این روز توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 ۱۲) در این روز توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 ۱۳) در این روز توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 ۱۴) در این روز توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 ۱۵) در این روز توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 ۱۶) در این روز توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 ۱۷) در این روز توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 ۱۸) در این روز توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 ۱۹) در این روز توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه
 ۲۰) در این روز توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه توبه

«چون لازم است استنطاقات شما با، حضور نماینده... دولت روس ابتدا شده و اختتام پذیرد لذا مجدداً شروع به» بازجویی از شما می شود، و از وی می خواهند که تفصیل حالات خود را از روز ورود به تهران تا همان زمان بیان کند لیکن او راضی نشده کاغذ و قلم می خواهد و شکایت نامه ای در دو صفحه و نیم «به خط و زبان روسی» می نویسد و در اختیار محکمه قرار می دهد و طی آن از رفتار رئیس تفتیش نظمی شکایت می کند که دیشب او را از خواب بلند کرده تهدید نموده و موجبات آزار روحیش را فراهم آورده است و چون به هیچوجه حاضر به پاسخگویی به دیگر پرسش ها نمی شود بازجوییهای به عمل آمده در نظمی را برایش قرائت می کنند و او همه را تأیید می کند جز در آنجا که نوشته اند «می خواستم او [صنیع آندوله] را بترسانم» که می گوید اینجا سهو شده و این جمله را من نگفتم. «چون اقرارات صریح او در این چند صفحه بود و هیچ انکار نکرد. عیثت محکمه و همچنین نماینده محترم سفارت دولت بهیچه روس لازم ندانستند باقی استنطاقات قرائت شود.»

همانروز و با حضور نماینده سفارت روسیه از ایوان هم بازجویی مجدد می شود و او به تفصیل نحوه کاریابی خود را تشریح میکند و معلوم می شود آرسن خان معاون نظمی که روسی می دانسته به وی کمک کرده تا در مطبعه ایران نو کار پیدا کند. شبها هم در مطبعه می خوابیده و ماهی ده تومان می گرفته است و صرفه جویی می کرده تا از تهران برود ولی درست نمی تواند بگوید چه مبلغ پس انداز نموده و گمان میکرده که در اینجا به کارگر بیشتر مزد می دهند «ولی بر عکس اینجا کمتر از این مبلغی که من خیال می کردم و در سایر شهرهای روسیه به کارگر می دهند معمول بوده است» و

شریانی است. برادرش ایوان و مادرش «الیزاوت» نام دارد. پدرش ده سال پیش مرده، خودش سی و دو ساله و مذهبی عیسوی ارتدکس است. در مدرسه ابتدایی تحصیل کرده شغلش باغبانی بوده از سوی ساولایف به مازندران دعوت شده تذکره هم داشته لیکن «در مازندران در غارت برده اند» «موجب» ماهیانه اش را اینجا ماهی شصت منات می گوید که سی تومان بوده است.^{۸۱}
 روز هفتم ماه صفر ۱۳۲۹ «با حضور سرکار مسیو گیسر نماینده سفارت دولت بهیچ روس» بازجویی از ایلاریون آغاز می شود. بازجو به وی می گوید:

مرده است و بعد می گوید ماریا «معلوم می شود درس نخوانده اما «پیش خود تحصیل کرده» است. شرح می دهد که از قریه خود ابتدا به تغلیس رفته در آنجا در «مطبعه شراکت مؤلفین گرجی» کار کرده سپس به یاد کوبه رفته و چون کاری پیدا کرده وارد آستارای روس شده و پنهانی از رود گذشته وارد آستارای ایران گردیده سرانجام از راه انزلی و رشت و قزوین به تهران آمده است.
 همانروز از ایلاریون هم بازجویی می شود وی اظهار می دارد: نامش ایله ریون نام پدرش داوید نام فامیلش کواوا گزه از ایالت کوتائیس و از شهر



شکر می‌کنند که مثل سایرین ماهانه چهار پنج تومان نمی‌گرفته است. بار دیگر داستان بیماری خود را ذکر کرده می‌فزاید روز قتل بعد از ناهار چون هوا خوب و مساعد بوده برای گردش از مضجع بیرون آمده و «از راه معمولی که همه عبور می‌کنند» گذشته به جایی که اسم آن را نمی‌دانند (چون «اسامی کورچه‌های تهران معین نیست») رسیده مشاهده کرده که قزاقی سلاح بر دست قصد «یک نفر آدمی را نمود.» او طاقت نیاورده پتانچه جیبی (برونینگ) خود را در آورده، «دو نیر به هوا حالی کرده» است و سپس چون مردم می‌دوینند او هم فرار کرده ولی مردم سر در پی او گذاشته «داد و فریادی که من ملتفت نمی‌شدم که چه می‌گویند» می‌کردند، تا اینکه پایش به تیری خورده زمین افتاد و دستگیر شد. از رفتار بازجو و مأمورین نظمی اظهار رضایت می‌کند اما چون صراحتاً از وی می‌پرسند که آیا «در نظمی نسبت به شما بی‌اعتدالی و تهدیدی شده است یا خیر» می‌پرسد که «چون من توقیف هستم لازم می‌دانم پیروم که در تحت نظارت چه کسی خواهم بود و هرگاه من مسموم کنند و یا بکشند آیا از آنها مواخذه و سؤال خواهد شد؟» بازجو به وی اطمینان می‌دهد که چنین چیزی رخ نخواهد داد و «بر فرض ارتکاب، مسلم مباشر مأخوذ است» اما این فکر از کجا برای شما پیدا شده است؟ ایوان ماجرای تهدید رئیس تفتیش نظمی را بیان می‌کند که سه ساعت بعد از نیمه شب او را از خواب بیدار کرده از وی پرسیده که چه کسی شما را دلالت به کشتن آن شخص کرد و شما در اینجا چنین شخصی را کشته‌اید و «این باعث می‌شود که ما را هم بکشند» سلاح خود را هم از جیب در آورده پر کرده باز به جیب گذاشت و گفت آیا شما از روسیه از طرف فرقه آنارشیست برای کشتن «یک

شخصی» آمده مرتکب این عمل شده‌اید؟ حرف‌هایی هم به زبان گرجی اما به لهجه خارجی زده که ایوان درست نفهمیده و «بعد اظهار کرد که اصل مطلب را بگو من خودم هم از فرقه سوسیال دموکرات دویم هستم و من ملتفت نشدم که مقصود از دویم چیست» و «من در مقابل اظهارات او به طور التماس باترس جواب می‌دادم که اختیار با شماست» باز سؤال کرد که «چرا نمی‌خواهید بگوئید ضابطه را کی به رفیق شما داده و با آن شخص در کجا آشنا شدید و من در جواب می‌گفتم که من از این مطالب اطلاع ندارم» و حرفی زد که «مفادش این است که در اینجا یک روشنائی بود و شما این کار را کردید که باعث تاریکی آن روشنائی بشود و این اظهارات را که من می‌کنم یک چیزی نیست که اگر یک وقتی به من تکلیف شود بتوانم ثابت کنم» بازجو از وی می‌خواهد که این اظهارات را به خط روسی بنویسد تا در پرونده قرار داده شود. همانروز کالسکه صنایع الدوله بازرسی شده «یک گلوله فلزی کوچک در قاب کالسکه پیدا» می‌شود.^{۸۲} روز هشتم ماه صفر با حضور نماینده سفارت روس نخست لباس‌های صنایع الدوله معاینه می‌شود. صورت مجلس معاینه به امضای مسیو گریس نماینده سفارت هم می‌رسد و بر طبق آن «یک ثوب پالتو ماهوت سورمه‌ای معاینه شد که سه گلوله از طرف راست به قرار شرح ذیل به آن خورده و گذشته است، بازوی راست تیری خورده که از طرف دیگر آستین گذشته است و قاعدتاً محاذی قلب خورده و از آنجا نیز گذشته و از طرف چپ خارج شده است و یک تیر دو گره زیر بغل آستین دست راست خورده و قاعدتاً باید به پهلو خورده باشد و یک تیر یک وجب پائین تر... که زیر جیب پهلوی پالتو است خورده است که قاعدتاً اگر

ایستاده بودند بایستی به پائین پهلوی مقتول خورده باشد و اگر نشسته بودند به پا باید خورده باشد یعنی به ران» و با همین دقت «سرداری شویند مشکی»، «جلیقه»، «یک ثوب پیراهن کش»، «یک ثوب زیرپیراهنی» و «یک ثوب پیراهن چلوار پاره شده» معینه گردید. آنگاه از ناصرقلی محبیراسنظان همشیره زاده صنایع الدوله پرسش می‌شود. وی اظهار می‌دارد که پیش از وقوع قتل دو نفر قاتلین را دیده است و از بین آنان صاحب سوی زرد و هیکل چاق [ایلیاریون] را «به کرات در حیاط بسزرگ خودمان دیده بودم» و آن دیگری که «سوی مشکی بنندی دارد» [ایوان] را نیز به کرات در خیابان لاله‌زار و سر چهارراه به هنگام عبور دیده است. بعد بازگو می‌کند که وقتی صنایع الدوله ترور شد او در اتاق بود و به محض شنیدن صدای تیراندازی فهمیده که این صدا از خانه‌های خودشان است و به بیرون دویده «جلو کالسکه خانه که رسیدم دیدم صنایع الدوله را از کالسکه بیرون می‌آورند و روی صندلی می‌گذارند. وقتی مرا دید گفت آقا مرا کشتند و دستش را دراز کرد دست مرا گرفت»، مجروح را به اتاق می‌برند و فوراً برای دستگیری قاتلین به نوکرها دستور می‌دهد که به تعقیب آنان اقدام کنند. از صنایع الدوله در مورد هویت قاتلین سؤالی نکرده و همه فکر و حواسش در پی معالجه او بوده عده‌ای را به دنبال دکتر اسکات، دکتر ویل برگر و دکتر کاله فرستاده است. دکتر کریم خان عموزاده صنایع الدوله هم در خانه بوده که فوراً بر سر مجروح حاضر شده است و بلافاصله دکتر اسکات نیز رسیده و گفته از اینجا رد می‌شدم صدای تیراندازی شنیدم «فهمیدم که باید اتفاقی در این خانه افتاده باشد.» لباس صنایع الدوله را در آورده زخم‌ها را بانسمن می‌کنند «بعد از یکساعت

نیز بازجویی می‌شود و او تأیید می‌کند که «یک گلوله از ناف او بیرون آمد» و من انداختم آنجا و نمی‌دانم چه شد. غیر از من «حاجی شیخ شاپور»، شیخ حسین معروف به شیخ شیپور^{۸۴} و استاد قاسم معمار و «باشی که درب خانه صنایع الدوله است» و چند نفر از نوکرهای صنایع الدوله هم گنونه را دیدند. از پاسخ وی به سؤالات دیگر این آگاهی به دست می‌آید که دو ساعت از آفتاب گذشته روز پنجم صفر جنازه صنایع الدوله را در همان باغ خودش بر روی تختی نهاده غسل داده‌اند.^{۸۴}

روز نهم صفر با حضور نماینده سفارت روس از «آقا شیخ حسین معروف به شیخ شیپور» بازجویی می‌شود و او می‌گوید «وقتی که لباس‌های آن مرحوم را سید اسماعیل مرده شو می‌کنند گلوله از بدن آن مرحوم افتاد که من به چوب پیش کشیده برداشتم و عین همان گنونه است که اینجا ارائه می‌دهم» و می‌افزاید که فرمایشی خندان محیرالدوله هم حاضر بود «ملفت نشد که گلوله را من برداشتم ولی دید گنونه از بدن آن مرحوم افتاده»، صحت نوشته اظهارات خود را هم با مهر بیضی شکل خود به نقش محمد حسین امین‌العمداء تأیید می‌کند.

همانروز دو گلوله به دست آمده یکی از بدن صنایع الدوله و دیگری از کالسکه او در حضور «جنابان صولت نظام و آقاسید شاکرخان صاحب منصبان نظام» معاینه و به ایلاریون ارائه شد «و به نمره ۲۰۳ بود، مشخص شد که در یک کالیبر و یک سیستم هستند و خود ایلاریون هم تصدیق کرد که گلوله‌های مزبور مال موزر است».

از محمد جلودار مخبرالسلطه هم که روز واقعه دم در بوده بازجویی می‌شود وی تأکید می‌کند که هم ایلاریون و هم ایوان به کالسکه تیر انداختند و این نکته را هم می‌افزاید که یکی دو روز

قبل از این واقعه هنگامی که او در اتاق قاپوچی نشسته بوده هر دو نفر آنان داخل خانه صنایع الدوله شده‌اند و وقتی او به قاپوچی گفته: «این شکل‌های عجیب و غریب چیست و کجا می‌روند» پاسخ شنیده: «نمی‌دانم با کدام یک از آقایان کار دارند.» و آن دو یکساعت کم و بیش در خانه بودند سپس برگشتند. و روز قتل هم از سه ساعت به



سیدار اعظم

غروب مانده هر دو همانجا جنوی خانه صنایع الدوله راه می‌رفته‌اند. در مواجهه حضوری ایلاریون منکر آن می‌شود که به همراه ایوان به خانه صنایع الدوله رفته است و ایوان هم می‌گوید من خانه صنایع الدوله را بلد نیستم «دو تیر انداختم اما نه به سمت کالسکه و هزار مرتبه هم از من سؤال شود همان را که گفته‌ام می‌گویم و دوست ندارم که زیاد حرف بزنم» و می‌دانستم ایلاریون از صنایع الدوله طلب دارد اما به همراه او به خانه صنایع الدوله نرفته‌ام.

از محرم فراش هم بازجویی می‌شود و او سخنان پیشین خود را تأیید می‌کند که آن دو از وی پرسیده‌اند صنایع الدوله کی می‌آید و همانجا قدم می‌زدند و می‌گوید وقتی کالسکه پیدا شد من زیر دالان دم در ایستادم «آن شخص ریش قرمزهم» نزدیک در ایستاده بود و دیگری هم «پشت سرش بود، همینکه کالسکه رسید شلیک کردند اول آن

ریش قرمز شلیک کرد» بعد آن یکی دیگر تیر انداخت و وقتی کالسکه رد شد و من بیرون آمدم «آن جوان ریش سیاه دو تیر برای من انداخت و ریش قرمز در می‌رفت» مشخصات آنان را هم بازگو می‌کنند که «یکی ریش قرمزی داشت و کلاه فرنگی سرش بود و نیم تنه خاکستری رنگ یعنی بخور در تن داشت و آن یکی هم نیم تنه مشکی پوشیده بود و گیسوانی داشت و ریش همچنین (دست خود را زیر چانه گرفته فشار به سمت بالا داد)» می‌افزاید که هر دو از طرف راست کالسکه شلیک کردند. ایلاریون می‌گوید که محرم را در خانه صنایع الدوله دیده است و ایوان آشنایی خود با ایلاریون را تکذیب کرده می‌گوید با وی در خانه هیچکس نرفته است. ایلاریون باز هم تأکید می‌کند که من به تنهایی در خانه صنایع الدوله رفتم ایوان با من نبود و او را در نظمی دیدم. گلوله‌های خارج شده از بدن صنایع الدوله و پیدا شده از کالسکه به ایلاریون نشان داده می‌شود می‌گوید که هر دو گلوله موزر است می‌پرسند: «این هر دو گلوله که به شما ارائه شد یکی را از کالسکه مرحوم صنایع الدوله خارج کرده‌اند و یکی دیگر آن را که سر گلوله چپ و راست به شکل صلیب خط خورده است از جسد او خارج شده است آیا این گلوله ثانوی را شما اینطور خط زده‌اید یا خیر و اگر شما خط زده‌اید برای چه بوده است؟» پاسخ می‌دهد: «من این گلوله‌ها را ندیده بودم و وقتی که موزر را از آن شخص گرفتم این گلوله‌ها در فشنگ بود و با او بود و من اینطور نکرده‌ام.» موزری هم به وی نشان داده می‌شود اما می‌گوید این موزر من نیست. در آخر جلسه محمد می‌گوید «مشهدی حسین نامی است که چلاق است یعنی پایش می‌لنگد او هم هر دوی این حضرات را آنجا دیده بود یعنی اینها رفته بودند پهلوی او» متاع

تعمیر آنست و در زمان تعمیر آنست که در آن زمان که تعمیر آنست
مهر روی آنست که در آن زمان که تعمیر آنست
در وقت اینست که در آن زمان که تعمیر آنست

امروزه در آن زمان که تعمیر آنست که در آن زمان که تعمیر آنست
و اینست که در آن زمان که تعمیر آنست که در آن زمان که تعمیر آنست
مجلس

مجلس
در آن زمان که تعمیر آنست که در آن زمان که تعمیر آنست
در آن زمان که تعمیر آنست که در آن زمان که تعمیر آنست

در آن زمان که تعمیر آنست که در آن زمان که تعمیر آنست
در آن زمان که تعمیر آنست که در آن زمان که تعمیر آنست
در آن زمان که تعمیر آنست که در آن زمان که تعمیر آنست

در آن زمان که تعمیر آنست که در آن زمان که تعمیر آنست
در آن زمان که تعمیر آنست که در آن زمان که تعمیر آنست
در آن زمان که تعمیر آنست که در آن زمان که تعمیر آنست

در آن زمان که تعمیر آنست که در آن زمان که تعمیر آنست
در آن زمان که تعمیر آنست که در آن زمان که تعمیر آنست
در آن زمان که تعمیر آنست که در آن زمان که تعمیر آنست

می گوید «چون تنه آن مرحوم خیلی بزرگ بود به هزار زحمت بیرون آوردیم خواستم بدهم دوش یکی بردارد ببریم بالا، خودش به من گفت اینطور نمی شود بفرست صندلی بیاورند» سرانجام صنیع الدوله را در صندلی نهاده بلند کردند و به اتاق خودش برده اند. این را هم می گوید که «از اندرون مخبرالسلطنه و از آن طرف قیامت کردند»، در مورد ضاربین چیزی نمی داند و چون اسبان رم کرده اند دیگر حواسش به پشت سر نبوده اما اسامی کسانی که بیرون در بوده اند را می گوید که عده ای از آنان قبلاً اطلاعات خود را ارائه داده اند.

شنبه یازدهم صفر گزارش دکتر کریم خان به محاکمات تحویل می شود. براساس این گزارش سه گلوله بر بدن صنیع الدوله خورده «یک گلوله به بازوی راست خورده که به طرف راست فرو رفته و از طرف چپ نزدیکی قلب بیرون رفته بود، یکی دیگر در سطح کبد و از نزدیکی ناف بیرون رفته بود و یکی دیگر به ران راست خورده بود و بیرون نرفته بود.» دو گلوله در اختیار محکمه قرار گرفت و گلوله سوم در پای صنیع الدوله مانده بود.

همانروز «اشیائی که از منزل ایوان به محاکمات وزارت خارجه آورده [بودند] با حضور خود ایوان و میرزا احمدخان صفا رئیس کمیسری محله دولت که بسته ها به مهر ایشان است و سرکار مسیو گیس مترجم اول سفارت روس باز و تفتیش می شود. بیست و هفت ورقه در تحت نمره یک الهی بیست و هفت، که روی کاغذهای مختلف و به خط روسی و گرجی نوشته شده است ملاحظه شد و در پاکت سر بسته ضبط شد و ۱۴ جلد کتاب و کتابچه ملاحظه و بسته شد، یک قطعه عکس خود او و یک نفر دیگر، چهار طغراپاسپرت و بلیط پراخوت ملاحظه شد که جزو بسته تابعیت او ضبط خواهد گردید.» اشیاء

ما به «سر دو راه پهلوی پستخانه» رسیدیم، چون در مجلس منتظر او بودند گفتم به مجلس برویم؟ «فرمودند: من سردم است علی الحساب برویم طرف خانه» به خانه که رسیدیم؛ «نوکرها وقتی صنیع الدوله را می دیدند می رفتند زیر هشتی تعظیم می کردند، چند نفر هم دم درب بودند» سرا سبها که از چارچوب هشتی گذشت شلیک کردند و «اسبها زور آورده رفتند جلو کالسکه خانه که درب دویمی است آنجا ایستادند» وی که هنگام نقل وقایع متذکر شده بود می افزاید وقتی در کالسکه را باز کردم و از آقا پرسیدم که به شما چه شد «دستانشان را روی سینه گذاشتند و گفتند سه تا» و

او را تماشا می کردند. شیرعلی خان فراش باشی صنیع الدوله احضار شده از وی می خواهند «صورت و نوع قضیه» را «بطوری که نزد خدا و پیغمبر بتوانید شهادت بدهید» نقل کند. می گوید صنیع الدوله در خزانه بود فرمانفرما پیغام داد که بیایید به مجلس برویم اما وی گفت «ما قدری خورده کاری داریم شما تشریف ببرید مجلس من از عقب می آیم» صنیع الدوله به نزد صدیق حضرت رفت «که در خزانه است»، و بعد سوار شده تا میدان نوپخانه رفتیم و به بانک شاهنشاهی رفتند و تقریباً نیم ساعت در بانک بودند و وقتی بیرون آمده سوار شدند و

شخصی ایوان «از قبیل لباس و رختخواب و غیره بعد از معاینه در محاکمات تسلیم نماینده سفارت» روس گردید و افزون بر اینها مبلغ بیست و هشت تومان و پنجهزار وجه نقد ایوان نیز با کیف پول او به سفارت روس تحویل داده شد.

برخی از نوشته‌های گرجی ایوان را ترجمه کرده‌اند و در پرونده موجود است. مترجم در مورد محتوای آن‌ها اظهار نظر هم کرده است، چند نمونه از ترجمه نوشته‌ها چنین است:

«متعلق به نمره ۲۳ - ۱ - تعریف و تحقیقات در باب عالم حسن و خوشگنی کرده حکایت و شکایت از عالم عشق و عاشقی نموده به عقیده خود از فلسفه نوع بشر بعضی جمله‌ها می‌نویسد در آخر مشروحه اشاره به زندگانی خود در یکی از شهرهای قفقازیه نموده و از سختی زندگانی خود اظهار دلنگی می‌کند.

۲ - شکایت از بدی نوع بشر کرده چند بیت در این خصوص می‌نگارد.

۳ - از وضع زندگانی خود نالیده و جملات غیرمربوط راجع به اخلاق مردم و سختی ایام می‌نگارد.

متعلق به نمره ۱۹ - ۴ - چند سطر نوشته که مفهوم آن این است: قماربازی و سوار درشکه شدن از برای انسان گناه کبیره است.

متعلق به نمره ۱۴ - ۶ - از عدم موافقت دنیا و بی‌وفایی آن شکایت کرده بعد به خود تسکین داده به مردم تحمل و بردباری را توصیه می‌نماید.

متعلق به نمره ۱۳ - ۷ - در تحت عنوان (خودکشی) شرحی ناقص و غیرمربوط نوشته است که [از] بعضی از جمله‌های آن چنین مفهوم می‌شود: مسئله خودکشی در عالم معیشت و زندگانی مسئله عادی است و این در بین مردم ظاهر می‌گردد.

متعلق به نمره ۱۰ - ۸ - حکایت خوابی را می‌نماید: در عالم رویا دیدم که یک

پارچه قالی بسیار بزرگی با نهایت خوبی مزین با رنگ‌های گوناگون به سوی آسمان بلند می‌گردد. قالی مزبور هر چند که به بالا بلند می‌شود معلوم می‌گردد که درک زینت آن غیرممکن است مردم از هر طرف عالم گرد آمده در تماشای آن متحیر هستند به قسمی تماشاچی‌ها شیفته آن گشته‌اند که نمی‌توانند چشم بردارند بالاخره جماعت خواستند که آن قالی را پائین بیاورند از ریسمانی که از قالی مزبور آویزان بود گرفته قالی را به طرف زمین کشیدند بعد تمام نکرده بعضی جمله‌های غیرمربوط می‌نویسد.

جای دیگر از همان صفحه نوشته است: «وقتی که برای شخص یک غم و اندوهی روی می‌دهد آدم نمی‌تواند سفید را از سیاه تشخیص بدهد.»

و جالب‌ترین اظهار نظر ایوان این است: «اگر چشم آدم را بسته به طهران بیاورند همان طور چشم بسته توی یک مغازه داخل کنند همینکه چشم او را باز کردند خواهد گفت که اینجا پطرزبورغ است» و مترجم افزوده: «بعد از وضع زندگانی طهران شرحی غیرمربوط می‌نویسد.»

همانروز در حضور نماینده سفارت روس از محمدامین رسولزاده^{۸۷} «سر دبیر جریده ایران نو برای توضیحات اولیه راجع به شرحی که در نمره ۸۷ روزنامه مزبوره نوشته شده است شروع به تحقیقات می‌شود.» نخست نوشته روزنامه را که از حضور گرجی قاتل صنایع الدوله در اداره روزنامه در دو هفته قبل از واقعه خبر داده قرائت می‌کنند^{۸۸} و سپس می‌پرسند این گرجی دارای چه قیافه‌ای بوده نامش چه بود و برای چه به روزنامه آمده بود؟ مشخصات ظاهری ایلاریون را بیان می‌کند و نکته تازه این که «گویا پاهایش نسبت به بدنش کوتاه باشد و تناسب ندارد» و می‌افزاید که چندین بار به روزنامه آمده است. نام او را

دقیقاً نمی‌داند و بین ایوان و ایلاریون تردید می‌کند و می‌گوید چون اداره روزنامه «مرکز افکار عمومی» است بیشتر اشخاصی که شکایت دارند به آنجا آمده شکایت می‌کنند و ظاهراً ایلاریون را برای نخستین مرتبه، رئیس تفتیش نظمی به روزنامه فرستاده است و کاغذی به این مضمون در دست داشت که «دارنده این ورقه درد دلی دارد خواهش می‌کنم که به حیثیت روزنامه نگاری شرح حال او را استماع فرمائید». چند مرتبه هم که به روزنامه آمد تنها بود و چون «دفتر خروج و دخول اشخاص را نداریم» تعیین مواقع حضور او در اداره روزنامه ممکن نیست. هر بار هم که می‌آمد با من طرف مذاکره می‌شد و «مذاکراتش خیلی گله‌آمیز و شکایت‌آمیز بود از نلاکت خویش و سختی‌های مرحوم صنایع الدوله که در ادای قرض او به قول گرجی گویا اهمال می‌نموده است» سخن می‌گفت و می‌افزاید که ترکی روسی انجام می‌گردید.

رسولزاده کاغذ رئیس تفتیش نظمی را چون رسمی نبوده نگاه نداشته و لذا نمی‌تواند ارائه دهد. از پاسخ وی به سوالات دیگر برمی‌آید که ایلاریون پس از اینکه نتوانست طلب خود را وصول نماید از رسولزاده درخواست نمود که ۱۵ تومان پول به وی بدهند تا به انزلی رفته در آنجا لوله کشی کرده پول را پس بفرستد اما رسولزاده نتوانسته این وجه را تهیه کند و به چند نفر از دوستانش گفته بود و وعده دادند پولی بدهند که ندادند و چون ایلاریون برای آخرین مرتبه به اداره روزنامه رفت مقدمه سخن سردبیر را نشنیده اظهار بی‌نیازی کرد که شما دیگر لازم نیست برای تهیه پول زحمت بکشید و من لازم ندارم. از توضیحات رسولزاده سخنان ایلاریون در مورد ماه‌های اقامت وی در مازندران نیز

به نام انکیس به مهمانخانه کرک می آمد و چون از وضع من خبردار شد این نامه را تهیه کرد و به من داد که به نزد رسولزاده بروم و نمی دانم از کجا و از کی گرفته بود.

از دکتر کریم خان نیز بازجویی می شود. وی اگر چه به خاطر می آورد که هنگام ورود به خانه صنیع الدوله دو نفر را که کاسکت سرشان بود زیر درخت ها دیده اما حتی پس از مواجهه حضوری نمی تواند به صراحت تعیین کند که آن دو نفر ایلاریون و ایوان بوده اند.

از میرزا احمدخان صفا رئیس کمیسری محله دولت نیز سؤال می شود. وی به تفصیل از فعالیت های خود سخن می گوید. نکات بدیع سخن وی اینهاست:

در ساعت ترور صنیع الدوله، پیرم خان و «آقای امیراعظم و دو نفر دیگر که کمیسیون اعانه خیریه هستند و به فقرا پول می دهند به توسط کمیسری»^{۱۱} در کمیسری بودند و یکی از آدمهای پیرم به او خبر داده که خیابان لاله زار شلوغ شده است و او احمدخان را مأمور رسیدگی می کند و احمدخان با همه پلیس ها منتظر درشکه نشده شروع به دویدن می کنند. از جنوی مجلس وارد شاه آباد می شود و وسط این خیابان می شود که صنیع الدوله را تیرزده اند. آخر خیابان که می رسد اهالی خبر می دهند قاتلین دستگیر شده اند. وقتی به خانه صنیع الدوله می رسد درشکه و کالسکه زیادی می بیند و «اهالی هم خیلی» بوده اند. برای پرسش ابتدائی از قاتلین با درشکه به نظمی می رود و از رئیس تفتیش می پرسد که آیا فقط همین دو نفر به صنیع الدوله تیرانداختند؟ گفته بلی و از آن دو هم سؤال کرده اند معلوم شده دیگری با آنان نبوده و خیالش آسوده می شود که «مرتکبین جنایت غیر از این دو نفر نیستند و دستگیر شده اند و اینها را در

این جا استنطاق می کنند» به خانه صنیع الدوله برگشته دیده «تمام ایوان و بعضی از وکلا، در آنجا هستند» وارد اتاق صنیع الدوله شده اما پزشکان اجازه نداده اند از وی پرسشی کند و اطمینان می دهند که گزارش خود را نوشته اند و خواهند داد ضمن بازجویی از دیگر مستخدمین صنیع الدوله حسن خان رسدباشی را به دنبال موزر



ایوان قاتل صنیع الدوله

می فرستد و سلاح ایلاریون را به دست می آورد و از ترس اینکه در محاکمات نخواست «در برود و تهنکه حاصل کند» فشنگ های موزر را در می آورد و آن را با هفت فشنگ بسته بندی کرده به نظمی می فرستد. در همین حال یکی از مستخدمین صنیع الدوله پا کتی به وی ارائه می دهد که همان روز ظهر «با پست شهر» رسیده و روی پاکت دو نمبر خورده بود و «اینطور نوشته بودند: (حضرت مستطاب ... آقای صنیع الدوله دام اقباله تعالی)» وقت نداشته پاکت را سرسری بررسی کرده کساعذی که درون آن بود درست نخوانده تنها به یاد می آورد که «به خط قرمز نوشته شده بود [و] باید ژلاتین باشد و آخرش مهر کمیته رازده بودند. مضمونش این بود: کمیته نجات و مجازات و یک شکل مآزر هم کشیده شده بود» پس از پایان بازجویی از مستخدمین صنیع الدوله اجازه ورود

به اتاق وی را گرفته اما چون «اطمینان» را پورت خودشان را نوشته بودند و خیلی در آنجا گریه و زاری می کردند» و خود صنیع الدوله هم «حال نطق» نداشت از وی پرسشی نکرده به نظمی رفته و چون محل اقامت آن دو نفر معلوم شد، به مهمانخانه کرک و مطبوعه مسیریان رفته است که از نتیجه اقدامات او در آن محل پیشتر سخن گفته ایم. اما در محاکمات بیشتر توجه بر روی سلاح ایلاریون بوده و به نظر نمی رسد آن بخش از پاسخ های وی که در مورد نامه تهدید آمیز به صنیع الدوله بود، مورد توجه جدی بازجویان واقع شده باشد.^{۱۱}

از میرزا اعلی خان که خبرنگار روزنامه «استقلال ایران» بود نیز بازجویی می شود و او تأیید می کند که ایوان در مطبوعه متعلق به ناصرالسلطنه که در اجازه بازایل بوده کار می کرده است.

محمد ننه گله نیز تفصیل گرفتن موزر را شرح می دهد و تصریح می کند که ایلاریون به سوی جمعیت تیر انداخته فرخ پلیس را مجروح کرده است ولی تیراندازی ایوان را ندیده است. ایلاریون بر سر حرف خود باقی است که «بعد از آن اتفاق» تیر به هوا خالی کرده است و گمان نمی کند که به پای کسی خورده باشد.

از میرزا اعلی خان بصیر معادن «ممیز و مفتش کل معادن» نیز سؤال می شود و وی می گوید ایوان را تاکنون ندیده است ولی ایلاریون را در منزل صنیع الدوله دیده و شرح می دهد که پانزده روز پیش در اتاق صنیع الدوله بوده که ایلاریون وارد می شود و چون او روسی می دانست، صنیع الدوله از وی می خواهد با ایلاریون سخن بگوید و ببیند «این مرد حرفش چه چیز است» بصیر معادن از اتاق خارج شده از ایلاریون ماجرا را پرسیده است و او گفته که وقتی من به مازندران آمدم،

دستگیری خود را به تفصیل بیان کرده ضمن آن گفت: من نمی‌خواستم او را زخمی کنم و لذا بار اول هم عمداً اسب او را هدف گرفتم ولی وقتی به من نزدیک شد موزرم را پرت کردم که به او بخورد و بدانند من سلاح در دست ندارم و بعد هم نشستم که بدانند تسلیم شده‌ام اما او تا به من رسید باشکوه سه زخم بر سر من زد که یکی از آنها «کاری بود و به قاعده طبی می‌توان تشخیص داد که این زخم‌ها در حالتی به من وارد آمده است که نشسته بودم نه ایستاده این بود که از جای خود حرکت کردم و باز بنای دویدن را گذاشتم جمعیت مرا احاطه کردند و گرفتند گذاشتند توی درشکه و چهار نفر پهلوی من نشستند چون چهار نفر بودند از دست آنها فرار کردم دو مرتبه مرا عتب کردند و چون جمعیت زیاد بود نتوانستم فرار کنم مرا محکم گرفته و... می‌زدند. ولی چون جمعیت زیاد بود به خودشان می‌زدند» او به یک نفر اروپایی که نمی‌شناسد و آنجا ایستاده بود خطاب کرده «که ببین با من چه معامله می‌کنند» و بعد وی را به نظمی برده‌اند. احمد آقا منکر تسلیم شدن ایلاریون است و می‌گوید وی خود را خم کرده بود که از زیر شکم اسب فرار کند و زخم اول را آنجا به وی زدم و دیگر او را زخمی نکردم. ایلاریون می‌گوید طبیعی است که او نپذیرد بعد از تسلیم شدن مرا زخمی کرده ولی می‌توان پرسید که اگر من سلاح بر دست داشتم می‌بایست «این شخص از من گرفته باشد و به نظمی فرستاده باشد.» از احمد آقا سؤال می‌شود که آیا ایوان تیر می‌انداخت یا نه می‌گوید «حربه داشت ولی برای من تیر نینداخت و ندانستم موزر بود یا هفت تیر و نمی‌دانم کی از او گرفت» و نمی‌داند که پلیس مجروح را کدامیک از آن دو فراری زخمی کرده‌اند.

عصر همان روز از حسن خان

رسد باشی بازجویی می‌شود وی اظهار می‌دارد که «تقریباً سه ربع به غروب مانده» روز واقعه از ماجرای ترور صنیع الدوله خبردار شده است. می‌پرسند «چه کسی به شما خبر داد؟» می‌گوید: «پطرس آدم مسیویرم» و در پاسخ به سؤال دیگر نحوه دستیابی خود به سلاح ایلاریون را بازگو می‌کند و می‌گوید شنیده موزر در اختیار محمدننه گله بوده او را احضار می‌کند و موزر را می‌خواهد و او نیز از دکان سیگاری گرفته تحویل می‌دهد.

روز پانزدهم ماه صفر از کرب مدیر «مطبعه طهران» بازجویی می‌شود. تأیید می‌کند ایوان در مطبعه کار می‌کرده ماهی ده تومان حقوق می‌گرفته است اما می‌گوید: «ایوان نام نبوده است و واهان بوده است» و می‌افزاید که «ساعت کار از ۹۰۰ فرنگی الی شش بعد از ظهر» بوده، جز یکی دوبار «از برای حکیم رفتن [آن هم] به اجازه خودمان» کار را تعطیل نکرده است فقط یکشنبه‌ها تعطیلی داشته و اگر لازم می‌شد گاهی شب کار هم بوده، مزد خود را پانزده روز یکبار می‌گرفته است. چهار پنج ماه پیش مشغول به کار شده چون جایی نداشت و صاحب مهمانخانه‌ای که اول در آن بود «خیلی اذیت می‌کرد از برای پول و بیرونش کرده بود از من خواهش کرد که یک گوشه باشد که بخواهد من هم» جایی در اختیار او گذاشتم. ندیده که با کسی مراوده داشته باشد و روز واقعه هم از صبح تا ظهر خودش در مطبعه بوده و تا ظهر «واهان هم آنجا کار می‌کرد» بعد از ظهر ساعت سه به مطبعه برگشته پرسیده «واهان کجاست گفتند رفته است نهار بخورد برنگشته است» می‌پرسند آیا «دیده بودید که واهان برونینگ داشته باشد یا خیر؟» جوابش این است: «من ندیده بودم، او برای نانش معطل بود از کجا برونینگ داشت» در پاسخ به پرسش دیگر در

مورد امکان پس انداز واهان می‌گوید: «من آنقدر می‌دانم که ماهی ده تومان به او میدادم و او روزها شیر می‌خورد حکیم می‌رفت» ایوان را حاضر می‌کنند و می‌پرسند چرا خود را واهان معرفی کرده است پاسخ این است که «من به اسم خودم را معرفی کردم زبان روسی ایوان می‌شود واهان» می‌گویند کرب گفته است که روز قتل «شما بعد از ظهر دیگر به مطبعه نرفته‌اید. درست می‌گویید یا خیر» پاسخ می‌دهد «البته بعد از نهار من برنگشتم و ایشان درست شهادت می‌دهند یک هو مرا دستگیر کردند چطور می‌توانستم برگردم» و چون توجهش را به بیانات پیشین خود جلب می‌کنند که گفته است همان ساعت خارج شدن از مطبعه به جلوی خانه صنیع الدوله رسیده می‌گوید شما از من ساعت نپرسیدید «من بعد از نهار از مطبعه بیرون رفتم و پیش از نهار نرفته بودم» می‌پرسند «این چند ساعت کجا بودید؟» می‌گوید: «هیچ وقت نگذشت و هیچ جا نبودم و یکسره از مطبعه به محل واقعه رفتم.»

عصر روز چهارشنبه پانزدهم صفر از حسن خان «پیشخدمت سفارت ایتالیا» بازجویی می‌شود وی تفصیل تیر خوردن حسین پلیس^{۹۲} را بیان نموده می‌گوید وقتی صدای تیراندازی بلند شد وزیر [مختار] به من گفت چه خبر است و من برای کسب اطلاع از خانه بیرون آمدم و دیدم «مخلوق می‌دوند یک دو نفر ارمنی مانند از کنار خیابان به فاصله هم می‌دوند و بر می‌گردند تیر خالی می‌کنند» چند بار تیر انداخته‌اند و او جلو رفته ببیند عقب کیست «که اینها تیر خالی می‌کنند» پلیس را دیده که در پس آنهاست و پرسیده چه خبر است جواب داده «آقای صنیع الدوله را کشتند من می‌دوم بلکه اینها را بگیرم» و تصریح می‌کند ایوان تیر انداخته پلیس را زخمی کرده است و مشخصات او را چنین بازگو می‌کند:

کردم دیدم به بالای پستان راست پلیس خورده است» زمان درگیری را دقیق نمی داند و می گوید: «گویا دو ساعت همچنین چیزی به غروب مانده بود ولی هوا ابر بود و کم کم می بارید. در مواجهه حضوری ایلاریون را نشان می دهد و می گوید «این شخص جلو بود» و ایوان «عقب بود و زد.» ایوان همچنان منکر مضروب کردن پلیس است و می گوید: «تفصیل همان است که گفتم دیگر من چیز گفتمی ندارم».

روز ۱۶ صفر «با حضور سرکار مسیو گیرس ترجمان اول سفارت دولت بهیه روسیه تشکیل مجلس گردید» و از «جناب مسیوپیرم خان توضیحات لازمه خواسته» شد. پیرم خود را چنین معرفی کرد: «اسم پیرم خان، محل اقامت خیابان اسلامبول، چهل سال دارم» پرسیدند روز واقعه چه می کرده؟ گفت: با معدل الدوله در کمیسری دولت بودم و «پول به فقرا تقسیم می کردیم در کمیسری هیاهویی شد و پرسیدیم چه خبر است گفتند صنیع الدوله را زده اند.» در پاسخ به این پرسش که از چه کسی شنیدید، می گوید: «درست در نظرم نیست کی بود» می پرسند آیا از «گماشتگان شما کسی به کمیسری آمد و چیزی گفت، یا خیر» می گوید:

«بلی یک آدمی دارم اسمش پطرس است رفته بود به نظمیه راپورت بیاورد و نمی دانم از نظمییه می آمد یا از کمیسری دیگر که آمد آنجا و بعد از شنیدن او هم گفت این اتفاق افتاده» در پاسخ به این پرسش که «پس از شنیدن این قضیه آیا جنابعالی چه فرمودید و چه اقدام کردید» می گوید: «من مشغول کار خودم بودم و اقدامی نکردم» و سرانجام توضیح می دهد که پطرس به وی گفته صنیع الدوله را ارمنی ها زده اند و «مردم جمع شده اند به آرامنه فحش می دهند، این را که گفت آن وقت به رئیس کمیسری گفتم برو ببین چه خبر است مبادا شلوغ



یفرم خان

یا او با من عداوتی داشته باشد» می گویند به گفته او تو «یک نفر پلیس را محاذی سفارت ایتالیا» با تیر زده ای. چه جواب می گویند و «بر زد او چه دلیلی دارید؟» پاسخش این است که من نمی دانم سفارت ایتالیا کجاست. بارها گفته ام که دو تیر بیشتر به هوا نینداخت و «آن هم برای این بوده است که شاید یک نفر از بندگان خدا را خلاص کرده باشم و آیا این برای من چه گناهی خواهد بود؟».

از من شاء الله «غلام سفارت ایتالیایی» نیز بازجویی می شود او هم تأیید می کند که ایوان به سوی پلیس تیراندازی نمود و می افزاید «من نگاه

آن کسی هم که پلیس را زد جاهل تر بود گیس بلندی داشت و یک پیری هم بود از جنو می رفت این جاهله پنیس را زد» می گوید که ایوان کت و شلووار سیاه بر تن داشت زمان درگیری را هم «یک ساعت کمتر» مانده به غروب تعیین می کند و می افزاید «بارندگی هم بود.» ایوان را حاضر کرده می پرسند «این شخص را می شناسید (حسن خان) و با شما سابقه عداوتی دارد یا خیر» پاسخش نشانگر روحیه پریشانش است. میگوید: «من از این سوالات خیلی تعجب می کنم و نزدیک است دیوان بشوم حضور می شود که من این شخص را بشناسم و چه علت دارد که من با او

بشود» و معلوم می‌شود که بطرس این مطلب را در گوش پیرم گفته است. این را هم می‌گوید که یکی از قاتلین احتمالاً در تابستان به نظمییه مراجعه کرده «عرض حالی داده بود که من از صنیع الدوله طلب دارم» و او یک کاغذ خصوصی به صنیع الدوله نوشته اما چون جواب نیامده شاکس را به سفارت روس ارجاع داده است. «روز دوم» بعد از گرفتاری هم به نظمییه رفته از آنها پرسیده «چرا زدید» و جواب شنیده «آدم وقتی گرسنه شد و از کسی طلب دارد و او نمی‌دهد و می‌خندد البته باید او را کشت و او را زدم. بعد پرسیدم موزر کی داد به تو؟ جواب داد چند شب قبل از کوچه می‌گذشتم دیدم یک کسی یک موزر دارد چاقوی تیزی داشتم موزر را بریدم و بردم.»

بازجو در کار خود جدی است و چون به او گزارش می‌رسد که «به مجرد شلیک اولی، کالسکه چی دبیرالسلطان» به حاجی سید کاظم صفوت السلطنه «گفته است که ارمنی‌ها زدند و کار خودشان را کردند» صفوت السلطنه را احضار و بازجویی می‌کند لیکن او منکر درستی این گزارش شده می‌گوید افزون بر رحیم - کالسکه چی دبیرالسلطان - سایرین هم این حرف را می‌زدند و او هم این سخن را بعد از ترور گفته است نه مقارن آن.

از رضا هم که مدعی است موزر از دست ایوان گرفته بازجویی می‌شود ولی ایوان منکر آن است که سلاح وی موزر بوده و می‌گوید «من یک شش لول جیبی داشتم».

در بازجویی مجدد از ایلاریون وی صریحاً می‌گوید که سه تیر به طرف صنیع الدوله انداخت و هفت تیر به هوا شلیک کرد و موزری هم که به وی نشان داده شده از آن او نیست و به نظرش می‌رسد که می‌توانسته هنوز شلیک کند و فشنگ در موزر گیر نکرده بود ولی

دیگر میل نداشته است کسی را بزند.

روز ۱۶ صفر از امیر عجیبی «توضیحات لازم خواسته می‌شود» و وی نام و نشان خود را اینگونه بیان می‌کند: «اسم غلامرضا، محل اقامت: گذر تقی‌خان، شغل: ریاست تفتیش اداره نظمییه و سن: چهل و پنج سال» چکیده اظهارات او این است: ایوان را اصلاً نمی‌شناسد اما ایلاریون را زمانیکه



مخبرالسلطنه هدایت

از صنیع الدوله به نظمییه شکایت کرده بود دیده و به او گفته به سفارت روس مراجعه کن و پاسخ شنیده که من «به طور قاجاق از قفقاز به طهران آمده‌ام، می‌ترسم به سفارت بروم» و او راهنمایی کرده که به ادارات جراید برو و ماجرا را برای آنها تعریف کن و از دو ماه قبل دیگر ایلاریون را ندیده است. وقتی قاتلین را به نظمییه آورده‌اند چون سر ایلاریون زخمی بوده خواسته او را به مطب نظمییه بفرستد اما ایلاریون ترسید و «گمان کرد می‌خواهند او را بکشند این بود که با هر دو دست خود چسبیده زیر نمکت را گرفت که تا از خارجه آنجا کسی نباشد من نمی‌روم می‌ترسم مرا بکشند این بود که من از او پرسیدم از خارجه کی است که من بتوانم او را حاضر کنم جواب داد فشدور را صدا کنید. و هم من از او پرسیدم که تو با آن حالت پریشان که اظهار می‌کردی موزر از کجا تحصیل

کردی جواب داد چند روز قبل از این، شب، در کوچه از شخصی دزدیدم. می‌پرسند روز اول که آنها را به وزارت خارجه آوردند از اینجا شبانه به نظمییه عودت دادند «شما آن شب نزد آنها رفته‌اید یا خیر؟» می‌گوید: «شب گشت» من بود و وقتی به نظمییه رفتم و ایوان را در اتاق تفتیش دیدم چون در آن اتاق «کارهای سری زیاد است» گفتم او را به محبس ببرند و جای ایلاریون را هم که در اتاق تلفن‌خانه بود تغییر دهند. ایلاریون از من پرسید که «چرا باز ما را به اینجا عودت دادند و به سفارت نبردند؟ من به او گفتم مربوط به من نیست و خوب است شما حقیقت مطلب را بگوئید که از کجا موزر گرفته‌اید و کی به شما موزر داد و کی شما را تحریک کرد والا بالاخره معلوم خواهد شد. جواب داد مطلب همان است که گفته‌ام زیادتر از آن چیزی نیست که بگویم.» منکر ترساندن آن دو تن است و می‌گوید به ایوان گفتم حقیقت را بگو این کار شما «کار انارشیت است نه عیسوی» و می‌افزاید که «طرز مکالمات من طوری نبوده است که اسباب وحشت آنها باشد وانگهی جمعیت آنجا زیاد بود و روز اول که آنها را آوردند مردم آنها را می‌زدند و من بیرون آمدم مانع شدم و چند روزی هم که در اطاق تفتیش در اداره نظمییه بودند مخارج آنها را اداره تفتیش می‌داد، به سایر محبوسین نفی سه عباسی داده می‌شود به آنها نفی چهار هزار داده می‌شد.» می‌پرسند وقتی ایلاریون فشدور را می‌خواست «چه اشخاصی حاضر بودند؟» می‌گوید: «همه بودند حالا خاطر من نیست می‌نویسم می‌فرستم چه اشخاصی بوده‌اند» سؤال می‌شود نپرسیدید با فشدور «چه آشنایی دارد؟» پاسخ می‌دهد: «وقتی خواستم از او استنطاق کنم رئیس کل، اطاق تحقیق رفته بود، آنها را خواست و بردم.» در پاسخ به

صنیع الدوله را کشتند و می خواستند به ارامنه از این باب تعرض کنند. امیرعجیبی گفتند که اینها ارمنی نیستند و گرجی هستند.» می پذیرد که امیرعجیبی پیشنهاد کرده به مطب نظمیه برود و زخم سرش را بانسمان کند اما می گوید «چون در آن موقع اجزای نظمیه متغیر بودند، من می ترسیدم و از آن اطاق بیرون نرفتم و دکتر در همان اطاق آمد سر مرا بست و چشم هایم را دستمال سرم گرفته بود و نمی توانستم بیرون بروم» و در پاسخ به این سؤال که شما در برابر پیشنهاد رئیس تفتیش چه جواب دادید می گوید: «گفتم اگر به مریض خانه روسی ببرند می روم و علتش هم آن بود که در آن موقع حالت مردم را غیرطبیعی دیدم.» یادش نمی آید که آیا درخواست حضور یکی از اتباع خارجی در مطب نظمیه را کرده یا نه، ولی این گفته را که خواسته نشودور هنگام زخم بندی او حاضر باشد تکذیب می کند و می گوید: «من با شخصی که دارای این اسم باشد آشنایی ندارم» آخرین سخنش این است که «شاید به این اسم کسی مرا بشناسد ولی من چنین کسی را نمی شناسم که در آن موقع به نظمیه حضور او را بخواهم».



روز هجدهم صفر از حسین «قزاق» مأمور سفارت ایتالیا و «قراپط ارمنی» بازجویی می شود که فقط تیراندازی را تأیید می کنند و اطلاعات چندانی ارائه نمی دهند. افزون بر این دو از پطرس مأمور پیرم خان نیز بازجویی می گردد. نکته سخن وی این است که مردم «از هر طرف به ارمنی ها فحش می دادند» و حتی سرنشینان دو درشکه به محض دیدن وی «بسنای فحش دادن» گذاشته اند و وقتی او به کمیتری دولت که می دانسته پیرم در آنجاست رسیده متوجه شده که کسی از ماجرا با خبر نیست. به بیان خودش: «دیدم کسی خبردار نیست، زیر گوش مسیو پیرم

«آدم بزرگی است و من نمی توانم با شما مساعدتی کنم» این را هم می افزاید که با نظر او بنا شد به یکی از ادارات جراید برود ولی نمی داند کدام جریده بود «و اسم آن اداره را» نمی داند. در مورد مراجعه به سفارت هم می گوید من قبل از رفتن به سراغ رئیس تفتیش، به سفارت عریضه داده بودم و وقتی ایشان «مرا به سفارت دلالت کردند گفتم چون باشیرت ندارم (تذکره) هم ندارم اگر به آنجا رجوع کنم باید از مازندران تحقیقات کنند و طوبی خواهند کشید.» در مورد وقایع بعد از دستگیری خود می گوید مردم جمع شده بودند و «می گفتند ارمنی ها

این سؤال که «نشودور را جنابعالی می شناسید چه کاره است و کجا منزل دارد با خیر»، می گوید: «بسی می شناسم وقتی که سپهدار وارد شد توپچی بود و حالا از قراری که تحقیق کرده ام در خیابان لاله زار آنها واگون می ایستند و سمت سفارت عثمانی می رود و منزل معزالسلطان است [اقامت دارد]»^{۹۴} در رویارویی با ایوان و ایلاریون، ایوان همچنان مصر است که سخنان رئیس تفتیش تهدید آمیز بوده است و ایلاریون می گوید انکیس مرا به نزد ایشان برده گفت می تواند کمک کند لیکن کمک نکرد و گفت صنیع الدوله

گفتم که صنایع الدوله را میگویند ارمنی‌ها کشته‌اند و خیابان شلوغ^{۹۵} است مسیو پیرم هم سرکمیسری را صدا کردند و گفتند زود بروید خیابان شلوغ است مبادا اتفاقی بیفتد».

نقش پیرم به عنوان رئیس نظمیۀ در این میان قابل تأمل است. به نظر می‌رسد تنها در برابر خطری که جان ارامنه را تهدید می‌کرده واکنش نشان داده است.^{۹۶}

همانروز از ایلاریون هم بازجویی می‌شود و او ضمن بیان ماجرای روزهای نخستین اقامت خود در تهران می‌گوید که چون در مازندران در مزرعۀ طومانیانس‌ها کار کرده بود، به محض ورود آدرس حجرهٔ او را پرسید و به آنجا رفت ولی چون روز یکشنبه بود با در بسته روبرو شده لذا به خانه آنها رفته در آنجا یک هفته مانده است و سپس با صاحب مهمانخانه آشنا شده به آنجا نقل مکان نموده است. می‌پرسند آیا مهمان طومانیانس‌ها بوده می‌گوید: «من هیچ وارد به اطاق آنها نشدم و در باغچه که بود همانجا بودم» و اندک پولی داشتم از همان خرج می‌کردم در مهمانخانه هم که همهٔ مخارج را صاحب آنجا می‌داده است.

نکتهٔ بس مهمی که در این بازجویی مطرح می‌شود این است:

«سؤال از ایلاریون - شما چند روز قبل از وقوع این قضیه یعنی قتل مرحوم صنایع الدوله سر چهار راه مخبرالدوله نزدیک خانهٔ صنایع الدوله هیچ اسکناس ده تومانی خورد کرده‌اید یا خیر و اگر خورد کرده‌اید از کجا آورده بودید؟» می‌گوید من هیچ پولی آنجا خورد نکرده‌ام و پول هم نداشتم که خورد کنم. در پاسخ به پرسش‌های دیگر همچنان بر این مطلب پافشاری می‌کند که پول برای خرج کردن نداشته است. در مورد تیراندازی به کالسکه صنایع الدوله هم می‌پرسند و می‌گویند چند تیر انداخته‌ای؟ تصریح

می‌کند که بیش از سه تیر به کالسکه نزده است و چون از نظر بازجو جای اصابت پنج تیر بر کالسکه مشاهده می‌شود همچنان بر سر حرف خود باقی است که سه تیر شلیک کرده است.

روز بیستم ماه صفر نخست از میرزا حسن خان مفتش نظمیۀ در مورد نحوه رفتار رئیس تفتیش با ایوان و ایلاریون بازجویی می‌شود. زنده حرف او این است که مطلقاً ابراز خشونت نسبت به آن دو نشده است و اگر چه زبان گفتگوی رئیس تفتیش با ایوان را نمی‌فهمیده اما دیده است که «گاهی هم ایوان می‌خندید» و روز اولی که ایلاریون به نظمیۀ وارد شد و رئیس کل آن‌ها را احضار کرده بود و او نیمکت را گرفته از رفتن استنکاف می‌کرده «پلیس خواست به طور سختی آنها را ببرد. رئیس تفتیش به پلیس تغییر کرده و بلکه به سینهٔ پلیس زد.»

سپس از ایلاریون بازجویی مجدد می‌شود و در مورد نحوهٔ به دست آوردن سلاح سؤال می‌کنند. همان سخنان پیشین خود را تکرار می‌کند که با چاقو از کمر یکی باز کرده است. می‌پرسند چاقو کجاست می‌گوید وقتی مرا دستگیر کردند جیبم پاره شده بود «ممکن است که در آن موقع افتاده» باشد. می‌گویند کسی که «به علت مسامحه در ادای حق خود آن قدر دارای حس باشد و اظهار حرارت بکند که یک نفر را هدف گلوله نماید چنین شخصی طبیعتاً نمی‌تواند تعدی به مال دیگران را بر خود هموار کند» چطور راضی می‌شود دزدی کند. روح پاسخش این است که شما «سهو» کرده‌اید وقتی من قدرت آدمکشی دارم توانایی دزدی هم داشتم. به علاوه ضرورت اقتضا می‌کرد و سلاح به دست آوردم و من حتی مقصر قتل آن سه نفر در مازندران را هم صنایع الدوله می‌دانم که پول نفرستاد و «گمان می‌کردم به من هم پول نداده می‌خواهد مرا هم

معدوم کند.» می‌پرسند ضرورت دزدیدن موزر چه بوده است؟ پاسخ می‌دهد: من نیاز مالی داشتم و حتی اگر پول هم بود برمی‌داشتم. سؤال می‌شود پس چرا نفروختی؟ می‌گوید: بنا بود صنایع الدوله آن روز به من پول بدهد. می‌پرسند: پس چرا صبر نکردی و بدون سؤال و جواب او را کشتی شاید آماده پرداخت پول بود؟ می‌گوید: چون چند ماه بود که هر روز می‌رفتم و وعده می‌داد که فردا بیا آن روز هم به محض اینکه سر اسب‌های کالسکه او از «طرف لانه زار پیدا شد یکدفعه به خیال من آمد که او را بزنم و خودم و جمعی را خلاص کنم و «در موقعی که من تیر برای او انداختم نه برای یک نفر مخلوق خدا انداختم بلکه به یک نفر آدم مضری تیر انداختم و او را مضر می‌دانستم».

روز بیست و یکم صفر از کرک مهمانخانه دار بازجویی می‌شود. نکات اصلی بازجویی و مواجهه کرک با ایوان و ایلاریون این است که ایلاریون در مهمانخانه خود را به نام ایوان معرفی کرده با کسی مراد داشته جز یکبار که ایوان به سراغ وی رفته است. مهمانخانه دار گاهی «یک قران یا دو هزار» برای رفتن به حمام به ایلاریون پرداخته و بر این نکته بس مهم تأکید می‌کند که ایلاریون چهار روز پیش از واقعه قتل صنایع الدوله مهمانخانه را ترک نموده است. ایلاریون می‌گوید تا روز قتل صنایع الدوله در همان مهمانخانه بوده غذا خورده و عازم شده است ولی هیچ شاهی ندارد و به بازجو کمکی نمی‌کند و برای او فرقی ندارد که سخن او یا حرف مهمانخانه دار را بپذیرند. هنگامی که سؤال شد چند روز قبل از روز واقعه از آن مهمانخانه رفتید. پاسخ می‌دهد: «هر طوری که کرک می‌گوید بگذارید همانطور باشد.»

از مشهدی ابراهیم صراف صاحب

دکان صرافى در چهارراه مخبرالدوله بازجویى مى شود، مى گوید: «قریب سه ماه قبل از این یک روز دیدم همراه مسیو مانول [مانوئل] آمدند درب دکان من، آن ریش زرده که اسمش را نمى دانم. از مسیو مانول احوال پرسیدم گفتم کجا خیال دارید بروید؟ گفت این از ازمته‌های^{۱۷} روسیه است چای کار بود در ده صنیع الدوله و مبلغى از او طلب دارد چون این زبان نمى داند مرا واسطه کرده بروم پیش صنیع الدوله شاید طلبش را وصول نمایم.» ابراهیم صراف گفته «ده صنیع الدوله در اجاره است چطور از خود شخص صنیع الدوله طلبکار است. گفت به توسط همان کسى که کشته شد رعیت روس در آنجا کار مى کرده، حالا که او در بین نیست مى خواهد شاید از خود صنیع الدوله بگیرد. سؤال کردم سندی مدرکى چیزى دارد گفت خیر. گفتم همچو چیزى ممکن نیست از او مطالبه کنى بدهد. گفت در هر حال من مى روم اگر داد داد؛ نداد نداد» یکماه بعد ایلاریون که این بار مرد صراف او را دارای «ریش قرمز و قد کوتاه» معرفى مى کند به تنهایی به دکان وی رفته است و در پاسخ به این پرسش که طلب خود را وصول کردى یا نه گفته نگرفته‌ام. صراف از او خواسته به سفارت روس مراجعه کند، پاسخ شنیده «باشیرت» در دست ندارم. مى پرسند به چه زبانی با او سخن مى گفتى؟ مى گوید: به زبان ترکی. ماه بعد مجدداً ایلاریون به سراغ صراف رفته و او احوال مانول را پرسیده جواب شنیده که مانول به عراق مسافرت کرده است و در مورد طلب خود از صنیع الدوله هم اظهار داشته نتوانستم بگیرم، صرف نظر کردم. چندی بعد «یک روزی آمد درب دکان یک اسکناس ده تومانی به بنده داد گفت این را اسکناس خورده بده من گفتم شش تومان اسکناس خورده دارم... و پول سفید هم همین دو تومان

را دارم. به ملاحظه اینکه یک اظهار دوستى کرده مى خواهد صرف نهد خواستم ردش کنم گفت آن هشت تومان را بده و دو تومانش را از این طلاها بده، یک اشرفى هم برداشتم عوض دو تومان با هشت تومان به او دادم و آن روزى که صنیع الدوله را زدند آمد درب دکان تقریباً نیم ساعت قبل از اینکه آقای صنیع الدوله را بزنند اشرفى را گذاشت... گفت ده شاهی از این را کسر کنید برای خودتان و بقیه اش را بدهید. من نوزده قران و ده شاهی به ایشان تسلیم کردم و رفتند.» و مى افزاید ایلاریون تنها بود اما من تنها نبودم درویشى آنجا بود و صحبت مى کرد «که جزو آدم‌ها نایب حسین ما را بختیاری‌ها آوردند اینجا حبس کردند» و وقتى صدای تیر بلند شد من «دست پا چه شدم همان اشرفى را نمى دانم به چه وسیله آن درویش دزدید و تا کنون هم او را ندیده‌ام.» در مواجهه حضورى ایلاریون منکر آشنایی با مشهدى ابراهیم و «مسیو مانوئل» مى شود. مى گویند او مدعى است که تو چهار مرتبه به دکان او رفته‌ای، تفصیل ادعای طلب تو از صنیع الدوله را هم به درستی بیان مى کند آیا تا حال با هیچ صرافى این تفصیلات را گفته‌اید. مى گوید: «من با هیچ صرافى طرف نشده‌ام و برای هیچ صرافى از بابت کار خودم صحبت نکرده‌ام» پیش از این هم در بازجویى روز ۱۸ صفر وقتى از وی پرسیدند «شما اوقاتى که برای مطالبه وجه به خانه مرحوم صنیع الدوله مى رفته‌اید از بابت طلب خودتان به کسب حوالی خانه صنیع الدوله هم اظهارى کرده‌اید که من طلب دارم از صنیع الدوله یا خیر؟» پاسخ داده بود: «همچنین اظهارى نکرده‌ام. من با اشخاص خارجی حرفهای خودم را نمى زنم برای اینکه فایده در آن مرتب نخواهد بود. در همان جلسه مشهدى ابراهیم به ترکی با او سخن مى گوید و

ساجرا را شرح مى دهد اما ایلاریون مى گوید: اگر پول زیادى به من داده‌ای بگو والا من تو را نمى شناسم و این اظهارات هم جعلی است مسیومانول را هم نمى شناسم» از صراف مى پرسند مانوئل را از کجا مى شناختى؟ مى گوید: «ارمنى بود و از مجاهدین همین جا بود» منزلش را نمى داند و مى افزاید «گویا الان هم در عراق است. گویا همراه سلیمان خان رفته است.»

پس از یک هفته در تاریخ ۲۹ ماه صفر بازجویى از ایلاریون در حضور نماینده سفارت روس ادامه مى یابد. از ایلاریون سؤال مى شود که آیا «چیزی هم کتباً به» صنیع الدوله نوشته است و کاغذى به خط خود او نشان مى دهند. مى گوید، ابتدای ورود به تهران چون نوکران صنیع الدوله مانع از دستیابی به وی مى شدند این کاغذ را نوشتم که «او به نوکرها بگوید مرا راه بدهند با او ملاقات کنم.» مى پرسند: «این کاغذ را در کجا نوشتید» پاسخش چنین است: «در خانه طومانیانس قلم کاغذ از مستحفظ آنجا خواستم به من داد ولى نمى دانم این پاکت که مال اداره است از کجا آورد.» بازجو اظهار داشت که پاکت از آن «مطبعه ایران نو است و از قراری که مذکور شده است اخیراً به صنیع الدوله نوشته شده علی ای حال شما به چه وسیله کاغذ را برای صنیع الدوله فرستادید.» مورد نظر بازجو اثبات این نکته است که ایلاریون رابطه محکمی با ایوان داشته مرتب برای دیدار او به مطبعه ایران نو مى رفته است. اما ایلاریون منکر است و مى گوید «مطبعه ایران نو هیچ نرفته‌ام» و ادعا مى کند پاکت نامه را مستخدم طومانیانس پیدا کرده و نامه را به یکى از «نوکرهای صنیع الدوله» داده است و بعد از آن توانسته با او دیدار کند. میهمانخانه دار گفته بود ایلاریون دو ماه آنجا بوده و خود او اظهار داشت که

حدود پنج ماه پیش به تهران آمده می پرسند چند ماه دیگر را کجا بوده ای؟ می گوید همان مهمانخانه که بودم و کرک «دروغ می گوید مثل اینکه می گوید چهار روز قبل از واقعه من از آنجا رفته ام و شش هزار را او به نداد است. این ها را هم دروغ می گوید.» وقتی می پرسند شما صنایع الدوله را «از چه حیث و مضر به چه چیز می دانستید؟» همان سخن پیشین را می گوید که او پول نداد و کارکنان شورش کردند و ساولایف به قتل رسید و پول محمد را که در معدن او کار کرده بود نداد او از شدت فقر پا برهنه راه می رفت^{۱۸} و مجبور شد به سفارت عثمانی تظلم نماید. می گویند: اگر صنایع الدوله زنده بود بیشتر احتمال داشت پول محمد و بدهی خود به شما را بپردازد «و بعد از مردن او برای هر دو وصول طلب هزار مرتبه دشوارتر است» پاسخش این است که در موقع تیراندازی به صنایع الدوله فقط محمد را در نظر نداشتیم بلکه چون عده ای را از دست وی شاک می دیدم «در موقع زدن او این خیال عالی در من خلجان داشت که حق گزاری من به من حق می دهد یک چنین ظالمی را از میان برداشته باشم» به زندگانی خود هم اهمیت نمی دادم، احتمال داشت نگهبانان صنایع الدوله مرا بکشند و بدین سبب فرار کردم که از مردن او مطمئن نبودم می خواستم «بینم او زنده خواهد ماند یا خواهد مرد که اگر زنده بماند دو مرتبه برای اعدام او اقدام بکنم و اگر می دانستم که به همان تیرهای من مرده است یا خواهد مرد البته خودم را هم زده بودم و کشته بودم» روز ششم ربیع الاول از ایوان بازجویی می شود. در مورد نحوه ورود او به مطبوعه ایران نو می پرسند و پاسخ او همان است که از آرسن خان «که یک وقتی در نظمی بود» کمک خواسته و او این کار را برایش پیدا کرده است.

با آرسن خان هم از پیش آشنایی نداشته بلکه چون کلاه فرنگی سرش بوده و شنیده که زبان روسی می داند به او مراجعه کرده است.

میزان پولی که هنگام ورود به تهران داشته به یادش نیست فقط می داند با آن مقدار نمی توانسته به روسیه باز گردد و هنگامی که از او می خواهند مقدار تقریبی آن را معین کند خشمگین شده می گوید: «من رد می کنم سؤالات شما را و امتناع می کنم از این جواب من احمق، نیستم که مرا این طور نگاه داشته اید، من هم زندگانی باید بکنم... پیراهن من اینطور کثیف است، بعد از اینکه معلوم شد من بی تقصیرم این گرفتاری مرا چه چیز جبران می کند» و سخنان خود را تکرار می کند که «نمی دانم چه گناه کرده ام نهایت من یک مقصوری را خواسته ام نجات بدهم و تیر انداخته ام به هوا... مقصودم به کشتن یا ضرر رسانیدن به یک ایرانی نبود و من جوان هستم و میل دارم در دنیا زندگی بکنم بعد از خلاص شدن من به من آدمیت باقی نخواهد ماند.» به وی می گویند که در خیابان حربیه به دست در حال فرار و تیراندازی، آن هم به دنبال ایلاریون، دستگیر شده است و تاکنون از تحقیق خودداری نکرده اند و «مشغول تحقیقات راجعه» به او بوده اند، او هم می بایست پاسخ پرسش ها را بدهد و بگوید که مبلغ بیست و هشت تومان پول را از کجا آورده است. حرفش این است که «پس چرا از سایرین که میلیون ها دارند» سؤال نمی شود که از کجا آورده اند. اگر کودکی صاحب این پول بود سؤال مورد داشت ولی او کارگر است و اغلب شبها گرسنه خوابیده پس انداز کرده بلکه بتواند خود را به روسیه برساند، از اینکه خشمگین شده پوزش می خواهد و می گوید از بدو دستگیری «جز چهار دیوار» چیزی ندیده است. در تهران

فقط نان می خورده و آن پول «نتیجه زحمت» وی و حاصل صرفه جویی اوست. در مورد خرید سلاح سؤال می کنند. خریدار را نمی شناسد اما می داند که ایرانی بود، با وی سخن نگفته فقط پول نشان داده و «او هم نورورش را نشان داد. دادم و گرفتم و رفتم» این پرسش ها را هم قبلاً پاسخ داده است. اگر کسی ثابت کند، آن کسی را که شما می گوئید من کشته ام، «من حاضرم سر خودم را در این راه بدهم.» می پرسند «چه کسی را می گوئیم شما کشته اید؟» جوابش این است که «پس در اینصورت مرا برای چه حبس کرده اند.» پیداست که بر خلاف ایلاریون، اصلاً خودداری ندارد. می گویند به سبب زندانی شدن «دل تنگی» نکن، می گوید: «اینکه می گوئید دل تنگی نکنم گویا از بلند حرف زدن من است من ممکن است به جای دل تنگی دیوانه بشوم» می پرسند آخر چه دلیلی دارد حسین پلیس تو را نشان بدهد بگوید «این شخص مرا زد» آن هم در حالیکه «مشرف به موت است» و شما را قبلاً هیچ نمی شناخت. بر سخن خود پا بر جاست که من تیر به هوا انداخته ام و البته الان که شما می پرسید من فکر می کنم که چرا این دو تیر را «خالی کردم» و نمی دانم چطور شد که اینکار را کردم. بر این نکته هم اصرار دارد که به مهمانخانه «گر یک» نرفته و ایلاریون را هم نمی شناخته است و ایلاریون هم در مطبوعه نزد او نیامده است. سلاح خریداری شده هم چون کوچک بود و در جیب جا می گرفته، همیشه با خودش بوده و به کسی نشان نداده است. وقتی بازجویی او در نظمیه برایش خوانده می شود منکر ادای این پاسخ می شود که «به مهمانخانه کرک یونانی رفته ام» و می گوید «اینطور نگفته ام و به مهمانخانه برای خوراک نمی رفتم و از آنجا عبور نمی کردم به



تندرستی

مخبرنامه ای که در باره برپا شدن محفلی محفلی هم در موردی که در آنجا بر عریب عهد نامدار آمده است

تیم جوی این تیمی با کارگران در می نایجا حساسات را با حرکت خواهد کرد و تا در جزئیات برسد

این مقامات میسر چون جزو قطعات روزنامه ایران شده است و در کتبخانه وزارت تندرستی

در مقام مسئول شرح می فرماید که در یکبار در نامه چاپی سابقه شده بود بعضی از روزنامه ایران

دوره ای که در آن روز می نوشته شرح حادثات قاتلین را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

مقرر است که در این روزنامه که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

اینرا می دانیم معقود این بود که این ایران شده است و در آنجا در آنجا در آنجا

آنها اندوخته از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

سوالی که چند روز قبل در باره آن شده بود و در آنجا در آنجا در آنجا

روزنامه های کالیس هم در این مقامات را در این روزنامه است و در آنجا در آنجا در آنجا

بسیار در این مقامات را در این روزنامه است و در آنجا در آنجا در آنجا

خارج از ایران نیست و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

این مقامات را در این روزنامه است و در آنجا در آنجا در آنجا

هم در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

این مقامات را در این روزنامه است و در آنجا در آنجا در آنجا

این مقامات را در این روزنامه است و در آنجا در آنجا در آنجا

Handwritten signatures and stamps on the left side of the document.

Handwritten signatures, stamps, and administrative markings on the right side of the document.



روز هفتم ربیع‌الاول با حضور نماینده سفارت از مهدی که در مطبعه ایران نوکار می‌کرده بازجویی می‌شود. می‌گوید ایوان که در آن مطبعه معروف به واهان بود، با کسی از «اجزاء مطبعه» مراوده نداشت اما یک نفر که ریش تویی زردی داشت و ایوان خوانده می‌شد یکماه بعد از استخدام واهان «هفته‌ای یک روز دو روز می‌آمد با او حرف می‌زد» و اظهار می‌کند که روز قتل صنیع‌الدوله ایوان تا ظهر در مطبعه بوده است و بعد از ظهر در آنجا نبود و می‌افزاید «صبح آن روز ایوان به مطبعه آمد و با واهان صحبت کرد». هنگام روپارویی، ایلاریون منکر آشنایی با مهدی است و سایر سخنان او را هم تکذیب می‌کند. ولی ایوان چهره او را می‌شناسد و این سخن را که در مطبعه بدو واهان می‌گفتند تصدیق می‌کند و سایر بیانات او را نادرست می‌داند.

از فردی نانت بیست و چهار ساله نیز بازجویی می‌شود. می‌گوید که در مطبعه همکار واهان بوده است و واهان چون زبان نمی‌دانست و فقط زبان ارمنی را کمی «بلند بود با من و ارمنیهای دیگر که آنجا بودند گاهی صحبت می‌کرد». مشخصات ایلاریون را بازگو می‌کند و می‌افزاید که او «گاهی آنجا می‌آمد و لباس‌های واهان را می‌برد می‌شست می‌آورد و گاهی بلیت لاتاری می‌آورد چاپ می‌کرد» در مورد نحوه کار ایوان هم اظهار داشت که «عیبی نداشت و همیشه در سرکار خودش حاضر بود» و هنگامی که در مورد صحت اظهارات او از ایوان و ایلاریون پرسش می‌شود، ایلاریون می‌گوید: «من هیچ پیراهن و زیر جامه نمی‌دیدم و آنجا هم بلیت چاپ نمی‌کردم تعجب می‌کنم این حرف‌ها را از کجا جعل می‌کند». ولی فردی نانت ایلاریون را نشان داده «جزماً» می‌گوید همین شخص به آنجا می‌آمد و گاهی بلیت

خسبب کلیمی یکی دیگر از کارکنان مطبعه در بازجویی خود جزئیات بیشتری را مورد توجه قرار می‌دهد، وی در مورد نام مطبعه می‌گوید: «مطبعه ایران [نو] حالا موسوم به مطبعه طهران است» و واهان سه چهار ماه پیش در آنجا مشغول به کار شده ساعات کار در تابستان ۹ ساعت و در زمستان ۸ ساعت است و او چون کلیمی است روزهای شنبه کار را تعطیل می‌کند و عموماً روزهای «عید یا قتل» نیز مطبعه تعطیل است. در مورد مراجعه ایلاریون به مطبعه مضمّن است و می‌افزاید «بلیتی جهت لاتار مادیان... آورد چاپ کرد»

روز ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۹ ق. از باقرخان یکی دیگر از کارکنان مطبعه بازجویی می‌شود. زبده اظهارات او این است: روز قتل صنیع‌الدوله، یکربیع به ظهر مانده ایلاریون به دنبال ایوان آمده با یکدیگر بیرون رفته‌اند و ایوان دیگر باز نگشته است. ایلاریون «هر چند روز یک مرتبه» به سراغ ایوان می‌آمده «بعضی اوقات پیراهن زیر جامه واهان را می‌برد می‌شست یک وقت هم یک بلیتی در مطبعه چاپ کرد» ندیده است که ایوان حربه داشته باشد ولی او گاهی با شش لول یکی «دیگر از اجزاء» تیراندازی می‌کرد.

از علی محمد خان هم که در همان مطبعه کار می‌کرد بازجویی می‌شود. وی اظهار می‌دارد که ایلاریون که ایوان خوانده می‌شد نه روز قتل صنیع‌الدوله که روز پیش از آن به مطبعه آمد و با «واهان» ملاقات کرد. ولی این نکته را تأکید می‌کند که بعد از ظهر روز قتل «واهان» به مطبعه باز نگشت.

همان روز از فئودور توپچی آلمانی هم بازجویی می‌شود. او شغل خود را «توپچی گری» در وزارت جنگ عنوان می‌کند و می‌گوید سی و

سه سال سن دارد و محل اقامتش «بالای خیابان لانه‌زار» است. با ایوان و ایلاریون آشنایی مشخص ندارد و فقط «همین طور توی کوچه‌ها» آن‌ها را می‌شناخته و چون از ماموریت اردبیل^{۹۹} باز گشته در مجامع ارامنه آن‌ها را دیده است که «ارامنه این دو نفر را معرفی می‌کردند که اینها مستحق هستند». شغل آن‌ها را نمی‌داندسته و نپرسیده و آن دو به منزل وی نرفته‌اند. و چون ایوان و ایلاریون در جلسه بازجویی حاضر شدند، فئودور، ایلاریون را نشان داده می‌گوید او را دیده‌ام. از ایلاریون سؤال می‌شود، می‌گوید: «در راه دیده‌ام» ولی نامش را نمی‌داند و سخن آخرش این است که یکدیگر را از یاد نمی‌شناخته‌اند.

بازجویی از متهمین و شهود به پایان می‌رسد و پرونده برای صدور اذعانامه در اختیار مدعی‌العموم قرار می‌گیرد. اذعانامه مدعی‌العموم در دست ما نیست اما در تاریخ ۲۷ ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۹ ق. ایلاریون و ایوان در حضور نماینده سفارت روس به اظهارات مدعی‌العموم پاسخ داده‌اند. وی خطاب به ایلاریون گفته «ما تصویری سوای مستنبطات از این دوسیه و ترتیب اتفاقیه این قضیه نداریم. به موجب ادله [ای] که سابقاً هم ذکر شد و باز هم می‌گویم پیش آمد این قضیه گواهی می‌دهد که شما از یک مبدئی استمداد کرده و به این قصد اقدام نموده‌اید و بدیهی است همینکه بنا شد از یک محلی به شما این تکلیف شده باشد مبنی به غرض و قصد بخصوصی خواهد بود.»

ایلاریون می‌گوید: «در باب اینکه اظهار می‌کند پولی داده و این را به من تکلیف کرده‌اند به واسطه بعضی حقایق می‌توانم ثابت کنم که مسئله چنین نبوده است. در باب اینکه پولی من در دکان صراف خورد کرده‌ام و او را دلیل این مسئله می‌دانید در جواب

می گویم که اگر یک اطاق پر از طلا به من داده و تکلیف یک امر خلافی^{۱۰۰} بکنند مرتکب نمی شوم در این قتل کسی با من شراکت نداشته و مسئله پلیتیکی و سیاسی هم نبوده است. سابلیف^{۱۰۱} را که می دانم هیچکس را به قتل نرسانده، کشته اند. برای همین اتفاق من هم مرتکب این قتل شدم.»

مدعی العموم به درستی بیان می کند: اولاً این اظهاری که ایلاریون می کند باید به ثبوت برسد دیگر اینکه فرض بگیریم ایلاریون دارای این حالت هم باشد که برای پول مرتکب چنین امری نشود این باز دلیل بر آن نیست که ما تصور بکنیم که این اقدام بدون هیچ قصد بخصوصی بوده است که مربوط به یک مبدأ خارجی نباشد، زیرا با مسلمیت اینکه ایلاریون استطاعت تحصیل موزر نداشته و بعد از وقوع این قضیه کشف شده است که صاحب موزر و وجهی هم بوده است تحصیل این وجه و موزر را حمل بر چه باید کرد^{۱۰۲} و باید گفت از چه راه به او رسیده است بدیهی است آن کسی [که] پول و موزر می دهد به یک قصد و نیتی داده است که به دست ایلاریون جاری شده است.» چنین پیدا است که ایلاریون پنداشته غرض مدعی العموم از دادن پول، پرداختن اعانه است و می گویند من که توانسته ام آدم بکشم اگر پول می خواستم می توانستم بگیرم. مدعی العموم توضیح می دهد که «قصد من این بود بعد از آنکه مسلم شد او پول و موزر نداشته و بعد دارای هر دو شده ممکن است از بعضی کمیته های سرّی و میداهای بخصوصی تحریکی به او شده باشد و البته آن کسی که محرک است اسباب کار را هم به مباشر می دهد و اسم این اعانه نیست.» ایلاریون در جواب اظهار می دارد: «خیال دیگری در من اثر ندارد. من یک عقیده دارم آنچه خودم می فهمم می کنم و پول یا موزر از کسی به من

نرسیده است و من او را چنانچه خودم می شناختم چه کسی بود موافق خیال خودم مقتول نمودم.» مدعی العموم به عذر اینکه «اظهارات ایلاریان مکرر است» ختم مذاکره را نقاضا کرده بنا به وظیفه خود «از محکمه محترمه» احقاق حق را خواستار می شود.

از ایوان هم خواسته شد که به ادعا نامه پاسخ دهد و او گفت: «اولاً می گویم برای چه مرا گرفته اند و مرا حبس کرده اند و برای اینکه می گویند پول از کجا آورده ام من از اجرت خودم صرفه جویی کرده ام و اینکه می گویند شرکت در این قتل داشته ام من از کجا او را می شناختم^{۱۰۳} و اینکه می گویند به کالسکه شلیک کرده ام شاهد ها نمی توانند ثابت بکنند و در معاینه کالسکه جای گلوله برونینگ و موزر معلوم خواهد شد و دکترها این اظهار را نکرده اند که گلوله برونینگ خورده باشد و شما که مشغول استراحت هستید و تقصیری برای من قلمداد می کنید من عصبانی شده ام مدتی است مرا حبس کرده اند نمی توانم مدافعه بکنم ولی این قدر می گویم که در این کار ابدأ من شرکتی نداشته ام یا هیچکس به من پولی نداده است زیرا به واسطه پول اشخاص بدبخت را می توان به یک امری وادار کرد و من ابدأ کسی نیستم که به واسطه تکلیف دیگری مرتکب این عمل بشوم»

مدعی العموم اظهارات ایوان را هم مکررات دانسته تقاضای صدور حکم عادلانه می نماید و محاکمه پایان می گیرد. به موجب مقررات «کاپیتولاسیون» ایلاریون و ایوان برای محاکمه و مجازات به روسیه اعزام شدند. بر طبق اسناد موجود در تاریخ ۵ رجب ۱۳۳۱ ق. قنولگری روسیه طی نامه ای فوری به محاکمات، ۱۷ برگ احضاریه ارسالی از محکمه شهر بادکوبه را فرستاده می خواهد که شهردار پرونده محاکماتی ایوان بر براشویلی

روز ۲۶ رجب همان سال در برابر دادگاه بادکوبه حاضر شوند.^{۱۰۴} محاکمات در تاریخ ۲۱ رجب، پاسخ می دهد که به چهار تن از آنان دسترسی یافته احضاریه امضا شده آنان را به همراه اوراق دیگران، باز پس می فرستد^{۱۰۵} لذا بعید به نظر می رسد که این چهار تن امکان شرکت در جلسه داد رسی را یافته باشند و چنین پیدا است که بدون حضور شهردار ایرانی حکم صادر شده و به همین جهت از نتیجه رسیدگی به جرایم قاتلین صنیع الدوله خبری در دست نیست.

چنانکه دیدیم مدعی العموم از بررسی این پرونده به درستی چنین نتیجه گرفت که اگر چه قاتل صنیع الدوله شخص ایلاریون است اما عوامل دیگری سلاح و پول در اختیارش گذاشته اند و او را برای انجام این مقصود یاری کرده اند. نظرات گوناگونی در مورد ماهیت آن عوامل پنهانی اظهار شده است: محیط مافی قاتلین را «مجری احکام» روسیان می داند^{۱۰۶} و به نوشته شریف کاشانی صنیع الدوله «بر حسب اشارات و تدبیرات سفارت روس»^{۱۰۷} هدف گلوله گردیده کشته شد. عبدالله بهرامی منکر صحت این مطلب است که صنیع الدوله به تحریک روسیان کشته شد و می افزاید: «مطابق اطلاعات صحیح یک نفر گرجی که برای کارخانه نخ ریزی استخدام شده و شرایط استخدام او را مراعات نکرده بودند شخصاً به فکر انتقام افتاده و صنیع الدوله را که مسئول نقض کنترات می شناخت به قتل رسانیده» است^{۱۰۸}. چنین می نماید که منابع مورد اشاره بهرامی در مورد پیشینه ایلاریون «اطلاعات صحیح» در اختیار او قرار نداده اند. مخبر السلطنه به نقل از خواهرزاده خود ناصر قلی مخبر السلطان که «در محاکمه در وزارت خارجه حاضر بوده» می نویسد: «در استنطاق معلوم شد تحریک از

سپهسالار بوده و هفت تیر را در منزل او سردار محیبی به آن ارمنی‌ها داده است.^{۱۱۹}

ابوالحسن خان مخبر همایون که منبع آگاهی او در مورد انگیزه ترور صنیع الدوله نیز مخبر السلطان بود، تنها «مجاهدین» را عامل تحریک «دو نفر روس» به ترور وزیر مالیه معرفی می‌کند. چکیده نوشته او این است: دو نفر روس در ملک صنیع الدوله در مازندران جای می‌گاشتند و هنگامی که مدت قرار داد آنان به پایان رسید، برای تمدید آن به پایتخت آمدند و «چون ادعای زیاد داشتند» صنیع الدوله از تمدید قرار داد استخدامی آنان خودداری نمود و آن دو در تهران ماندگار شده با مجاهدین تماس گرفتند و به تحریک آنان - که از وزیر مالیه به سبب طرح او برای حذف مخارج غیر لازم از بودجه مملکت دلتنگ بودند - تصمیم به قتل صنیع الدوله گرفتند و فنودور آلمانی ساکن خانه کرایه‌ای سردار محیبی در کوچه برلن که به عنوان کلوب مجاهدین معرفی شده بود، در همان جا موزر خود را به یکی از این دو داد و مجاهدی دیگر برونینگ در اختیار دومی قرار داد و مشروب زیادی به آنان خورانده با وعده حمایت کامل، آن دو را آماده ترور وزیر مالیه می‌کنند ولی چون صنیع الدوله تیر خورد از حمایت مجاهدین اثری ظاهر نمی‌شود و «آن دو حیوان زبان بسته را به مردم گذاشتند که مجروح و خونین کنند»^{۱۱۰}

می‌دانیم که ایلاریون تنها خود را طرف حساب صنیع الدوله معرفی کرده است و ایوان بر وزیر مالیه ادعایی نداشت. از اوراق بازجویی هم بر نمی‌آید که فنودور سلاح به ایلاریون داده باشد. دلیلی بر همدستی مجاهدین با قاتلین نیز ارائه نگردیده علت دشمنی آنان با صنیع الدوله تشریح نشده است.

سخن مخبر السلطنه نیز از دقت بسنده برخوردار نیست. محمد ولی خان هنوز صاحب لقب سپهسالار نبود، قاتلین صنیع الدوله ارمنی نبودند و در اوراق بازجویی و ادعای نامه دادستان از شخص معینی به عنوان محرک ایلاریون نام برده نشده است. پذیرش سخن مخبر السلطنه دشوار است اما این سخن که «قتل صنیع الدوله به هیچ وجه جنبه



سپهسالار ننگانی

سیاسی نداشت»^{۱۱۱} نیز پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد. این نکته مسلم است که تلاش صنیع الدوله برای رها کردن ایران از وابستگی اقتصادی به روس و انگلیس و مذاکرات او با بانک شرقی آلمان برای واگذاری امتیاز احداث راه آهن،^{۱۱۲} موجبات ناخشنودی دولتین را فراهم آورده بود. ارزیابی مأموران انگلیسی در مورد وی نامساعد است: او را دارای گرایش به آلمان و منفی باف معرفی کرده‌اند و ظاهراً در اشاره به طرح‌های استقلال طلبانه اوست که نوشته‌اند: «به رغم هوش و ذکاوت و همچنین تحصیل در اروپا، در خواب و خیال به سر می‌برد»^{۱۱۳} تحلیلی که مقامات روسی از قتل صنیع الدوله ارائه دادند نیز در مقاله روزنامه نیمه رسمی نووی‌وره‌میا منعکس بوده است. به نوشته رسول‌زاده؛ مقاله نویس، صنیع الدوله را به سبب آلمان دوستی، ایجاد مدرسه آلمانی و امضای مقاله نامه مستخدمین مالیه یک

روز پیش از مرگ خود، ملامت کرده، ورود شوستر به ایران را به عنوان خطری که نفوذ روسیه در ایران را تهدید می‌کند، معرفی می‌نماید. رسول‌زاده در سر مقاله خود به عنوان پاسخ به این مقاله می‌نویسد: تحقیقات از قاتلین هنوز تمام نشده ولی یک چیزی از تحقیقات مانده و هنوز به ظهور نرسیده و آن این است که از قراین می‌نومه دستهایی که طرفدار «انحصار بلور ایران به روس می‌باشند» در این قتل شراکت دارند «و اگر ممکن بود که این دست‌ها کشف شود آنوقت علت خوشوقتی نووی‌وره‌میا از ضایعات عظیم ایرانیان با دلایل واضحه مبرهن می‌گشت» و از بررسی مقاله نتیجه می‌گیرد که «در دفاتر سیاسی پترسبورگ این قتل یک حسن اثری بخشیده است» و می‌افزاید که این مطلب با اظهارات اخیر روسیان مبنی بر «حسن مرابطات و مناسبات روس نسبت به ایران» مبین است، پس با نوشته نووی‌وره‌میا «حاکمی حسیات دوائر رسمی روس نیست و یا اظهارات رسمی روس‌ها موافق با نیات اصلیه خود نمی‌باشد. ولی این نکته را هم نباید از نظر دور کنیم که روزنامه نووی‌وره‌میا معرفی کامل از خود نموده و همه جا مقالات آن را حاکمی از حسیات دوائر رسمی روس می‌دانند»^{۱۱۴}

رابطه سپهدار و صنیع الدوله نیز تیره بود. مخبر السلطنه علت دشمنی سپهدار با صنیع الدوله را افزودن بر نرخ واگذاری گمرک دانسته، پیشینه آن را به سال ۱۳۱۶ ق می‌رساند^{۱۱۵} و صنیع الدوله، به صراحت سپهدار را عامل روسیان می‌خواند.^{۱۱۶} چنین به نظر می‌رسد که آمیخته‌ای از کینه‌جویی شخصی و تصفیه حساب‌های سیاسی، انگیزه قتل صنیع الدوله را به دست داده آن مرد گرجی در این میان «آلت فعل» واقع شده است.

یادداشت‌ها:

- ۱ - روز دوشنبه ۶ صفر ۱۳۲۹ ق. در محاکمات با حضور نماینده سفارت روس به موضوع تابعیت متهمین به قتل رسیدگی شد و آن دو پس از پایان جلسه به محس نظمیه منتقل شدند و از نوشته روزنامه ایران نو چنین بر می آید که آن‌ها، پس از حضور سفیر روس در وزارت امور خارجه و در پی درخواست او سه ساعت از شب گذشته روز سه شنبه ۷ صفر ۱۳۲۹ ق. به سفارت تحویل داده شده‌اند. بنگرید به: ایران نو، سال دوم، شماره ۸۹، چهارشنبه ۸ صفر المظفر ۱۳۲۹، ص ۲ و نیز همان، شماره ۹۰، پنج شنبه ۹ صفر المظفر ۱۳۲۹، ص ۱.
- ۲ - ایران نو، شماره ۹۰، همان جا.
- ۳ - مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)، خاطرات و خطرات: نوشته‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من (تهران، ۱۳۶۳)، ص ۲۲۱.
- ۴ - به نوشته ابراهیم صفایی وی به سال ۱۲۸۷ ق. در سفر ناصرالدین شاه به عنبات، جزء غلام بیگان ملازم شاه بوده در ۱۲۸۸ ق. به تکمیل معلومات خود در دارالفنون پرداخته است. بنگرید به: ابراهیم صفایی، رهبران مشروطه (تهران، ۱۳۴۴)، ج ۱، ص ۳۶۲. اما بدیروش سخن وی دشوار است.
- ۵ - مخبر السلطنه، همان، ص ۵ که نحوه آشنایی علی قلی خان مخبرالدوله با وارنر سیمنس را نیز توضیح داده است. برای آگاهی از شرح حال اجمانی سیمنس مذکور بنگرید به: همان، ص ۱۶. به رغم تصریح مخبر السلطنه مبنی بر انجام این سفر در سال ۱۲۹۰ ق، تاریخ اعزاء مرنضی قلی خان به آلمان برای ادامه تحصیل در کتاب رهبران مشروطه (ص ۳۶۲)، ذکر شده است.
- ۶ - پس از فوت برادر هفت ساله اش عباسقلی خان برای تسلی دادن به مادر داغ‌بده خود به تهران آمده ده ماه بماند و به سال ۱۲۹۵ ق. به همراه مهدیقلی برادر و غلامحسین خان دایی خود به برن بازگشت. بنگرید به: مخبر السلطنه، همان، ص ۶.
- ۷ - پیشین، ص ۲۸.
- ۸ - همان، ص ۳۳.
- ۹ - همان، ص ۴۲. سال بعد علی قلی خان مخبرالدوله نیز به بهانه نظارت بر ساخت و خرید کشتی، به آلمان رفت و چند جلسه با بیسمارک ملاقات نمود که

- در نتیجه «سفارت ایران در آلمان و سفارت آلمان در ایران برقرار شد» بنگرید به: همان، ص ۴۴.
- ۱۰ - صفایی، همان، ص ۳۶۳ و نیز بنگرید به: مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ (تهران، ۱۳۶۳)، ج ۴، ص ۶۶. که می نویسد چون کارخانه ریسمان ریسی دایر کرده بود این لقب به وی داده شد. اما به گزارش مخبر السلطنه شاه هنگام افتتاح کارخانه گفته لقبی که به درستی دادیم همان صنایع الدوله است و لذا سخن بامداد از دقت بسنده برخوردار نیست.
 - ۱۱ - پیشین، همان جا.
 - مخبر السلطنه، همان، ص ۶۴. اما صفایی تاریخ این پیوند را ۱۳۱۱ ق. می نویسد (همان ص ۳۶۴)، که با اسناد موجود همخوان نیست. برگ «تعرفه ارباب حقوق» متعلق به امان الله خان عین الخاقان (هدایت) پسر بزرگ صنایع الدوله و احترام السلطنه پیش روی ماست که سن وی را در سال ۱۳۲۸ ق. بیست و دو سال نوشته‌اند (اسناد وزارت دارایی، کد ۱۰۳۹۲)، بنابراین او متولد سال ۱۳۰۶ ق. است و بعید می نماید که در آن روزگار، وی پنج سال پیش از ازدواج رسمی واندینش زاده شده باشد. از این گذشته مخبر السلطنه به صراحت می نویسد که پیش از سفر خرید کشتی (۱۳۰۰ ق.) گفتگوی ازدواج صنایع الدوله با احترام السلطنه در میان بوده نامه حسینقلی خان - برادر بزرگ خود و صنایع الدوله - را هم می آورد که برخی می گویند مخبرالدوله چون توان پرداخت مخارج این ازدواج را نداشت به آلمان رفته است (خاطرات و خطرات، ص ۴۳) و نیز بنگرید به: روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، با مقدمه و فهرس از ایرج افشار (تهران، ۱۳۵۶)، ص ص ۵۷۲، ۵۶۵، ۲۳۴.
 - ۱۲ - بنگرید به: روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ذیل وقایع روز ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۰۸ ق. ص ص ۷۲۵ - ۷۲۶. ابوالحسن خان مخبر همایون خواهرزاده صنایع الدوله می نویسد که وی یک کوره ذوب آهن در داودیه شمیران ایجاد کرد و از پس قلعه سنگ آهن می آورد و زغال سنگ می بایست از شمشک آورده می شد و چون «وسیله حمل برای این دو ماده وزین به زحمت فراهم می شد ذوب آهن صرف نکرده تعطیل شد» اگر این گزارش درست باشد مکمل

- سخن مخبر السلطنه است. بنگرید به: ابوالحسن بزرگ امید، از ماست که برماست، ص ۸۲.
- ۱۳ - مخبر السلطنه، همان، ص ۶۴.
 - ۱۴ - وی بعدها یکی از نمایندگان بازرگانان در نخستین مجلس شورای ملی گردید. بنگرید به: احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران (تهران، ۱۳۶۳)، ج ۱، ص ۱۶۸.
 - ۱۵ - مخبر السلطنه، همان، ص ۷۴.
 - ۱۶ - پیشین، ص ۶۵.
 - ۱۷ - سید محمد علی جمال زاده، گنج شایگان: اوضاع اقتصادی ایران در ابتدای قرن بیستم (تهران، ۱۳۶۲)، ص ۹۴: احمد اشرف، موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران: دوره قاجاریه (تهران، ۱۳۵۹)، ص ۸۳. ابوالحسن خان مخبر همایون خرابی پنبه اغلب نقاط ایران را که کشت نداشت و روی دستگاه ریسمان مقطوع می شد، از عوامل تعطیلی کارخانه می داند و می افزاید تنها پنبه کرمان به کار می خورد اما در حمل آن به سبب فقدان وسایل تأخیر می شد و کارخانه از کار باز می ماند. بنگرید به: بزرگ امید، همان، ص ۸۲.
 - ۱۸ - مخبر السلطنه، همان، ص ۷۴.
 - ۱۹ - پیشین، ص ۱۰۰.
 - ۲۰ - همان، ص ۱۰۵.
 - ۲۱ - همان، ص ۱۰۷.
 - ۲۲ - مخبر السلطنه، همان، ص ۱۰۸. برای آگاهی از تاریخچه ایجاد بست در ایران و در آمد دولت از آن بنگرید به: جمال زاده همان، ص ص ۱۳۴ - ۱۳۸.
 - ۲۳ - همان، ص ۱۳۷.
 - ۲۴ - همان، ص ۱۳۶. مرگ احترام السلطنه هشتم شعبان ۱۳۲۱ ق. واقع شد.
 - ۲۵ - مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)، گزارش ایران: قاجاریه و مشروطیت، با مقدمه سعید وزیری، به اهتمام محمد علی صوتی (تهران، ۱۳۶۳)، ص ۱۷۴.
 - ۲۶ - پیشین، ص ۱۷۵.
 - ۲۷ - فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران (تهران، ۱۳۵۵)، ص ۳۷۰.
 - ۲۸ - فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، جلد دوم: مجلس اول و بحران آزادی (تهران، ۱۳۷۰)، ص ۱۷۴ به

اولتیماتوم (تهران، ۱۳۵۵)، ص ۳۹.

۴۵ - بشین، ص ۴۸.

۴۶ - آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ص ۴۵۲؛ همو، مجلس اول و بحران آزادی، ص ۳۷۷.

۴۷ - یوسف مغیث السلطنه، نامه های یوسف مغیث السلطنه (۱۳۲۰ - ۱۳۳۴ ق.)، به کوشش معصومه مافی (تهران، ۱۳۶۲)، ص ۲۲۷، نامه شماره ۱۰۱ مورخ پنج شنبه ۶ ربیع الثانی ۱۳۲۶. میزان مالیات بیشنهاد شده برای هر گبر وانکه چای را دکترا آدمیت یک قران نوشته اند. بنگرید به: ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، ص ۴۵۳.

۴۸ - شرح اعتراض کاردار انگلیس در این مورد به صنایع الدوله و پاسخ سنجیده وی در نامه میرزا آقا فرشی به نفه الاسلام آمده است. بنگرید به: فتحی، همان، ص ۳۴۰.

۴۹ - مخبر السلطنه، گزارش ایران، ۲۲۴ - ۲۲۲.

۵۰ - وجهه آزادیخواهی وی نیز محفوظ بود. به نوشته مستشار الدوله سید محمد طباطبایی مجتهد مشروطه خواه پس از بازگشت از تبعید مشهد، از ترس ناامنی شهر تهران درون چادری که در گوشه ای از باغ صنایع الدوله در قلهک نصب شده بود به سر می برد. بنگرید به: مستشار الدوله صادق، خاطرات و اسناد یادداشت های تاریخی و اسناد سیاسی، به کوشش ابرج افشار (تهران، ۱۳۶۱)، ص ۶۴.

۵۱ - نامه مورخ ۷ ربیع الاول ۱۳۲۷ ق. هدایت قلی خان پسر عموی مخبر السلطنه به وی. بنگرید به: مخبر السلطنه، خاطرات و خطرات، ص ۱۸۸.

۵۲ - بنگرید به: کسروی، همان، ج ۲، ص ۹۰۱.

۵۳ - بامداد، همان، ص ۶۸.

۵۴ - بنگرید به: عبدالحسین نوایی، فتح تهران، گوشه هایی از تاریخ مشروطیت ایران (تهران، ۱۳۵۶)، ص ۱۷۷.

۵۵ - محمد مهدی شریف کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره انجادی، بیروس سعد ولدیان (تهران، ۱۳۶۲)، ج ۲، ص ۳۷۳.

۵۶ - بشین، ص ۳۷۶.

۵۷ - بنگرید به: نامه مورخ ۲۵ شعبان ۱۳۲۷ علیرضا خان عضد الملک به

میرزا علی نفه الاسلام در زند گینامه شهید نیکنام...، ص ۴۸۵. پس از اخراج محمد علی میرزا از ایران در روز پنجشنبه ۲۳ شعبان ۱۳۲۷ ق. هیئت مدبره نیز منحل گردید. بنگرید به: شریف کاشانی، همان، ص ۴۳۱.

۵۸ - بنگرید به: جمشید ضرغام بروجنی، دولت های عصر مشروطیت (تهران)، ص ۴۵ و نیز نوایی، همان، ص ۱۵۵.

۵۹ - مخبر السلطنه، گزارش ایران، ص ۲۴۹ - ۲۵۰.

۶۰ - شریف کاشانی، همان، ص ۵۷۳. کسروی نیز می نویسد دولت برای رفع بحران پوئی، بر نمک و روده و می و نریاک مالیات بست. بنگرید به: همو، تاریخ هجده ساله آذربایجان یا سرنوشت گردان و دلبران (تهران، ۱۳۵۷)، ج ۱، ص ۱۴۹.

۶۱ - مخبر السلطنه، خاطرات و خطرات، ص ۲۲۶. وی عایدی سال اول این مالیات در آذربایجان را سیصد هزار تومان می نویسد و به اشاره از مداخلات روسیه در این مورد سخن می گوید که نمک وارد کردند و «در سراب انبار نمک داشتند».

۶۲ - همو، گزارش ایران، ص ۲۷۳، و نیز بنگرید به: حسین محبوبی اردکانی، تاریخ مؤسسات تمدن جدید در ایران (تهران، ۱۳۵۷)، ج ۲، ص ۷۴.

۶۳ - بنگرید به: جازلز عبوی، تاریخ اقتصادی ایران، قاجاریه ۱۳۳۲ - ۱۲۱۵ هـ.ق، ترجمه یعقوب آژند (تهران، ۱۳۶۲)، ص ۵۷۷.

۶۴ - مخبر السلطنه که هنگام قتل برادرش به عنوان والی آذربایجان در تبریز بوده قتل صنایع الدوله را در روز ششم صفر می نویسد: بنگرید به: مخبر السلطنه، گزارش ایران، ص ۲۶۴؛ همو، خاطرات خطرات، ص ۲۲۰.

محمد خان قزوینی مرگ او را روز پنجم صفر ۱۳۲۹ ق. مطابق ۶ فوریه ۱۹۱۱ میلادی می داند و یک نفر گرجی از اتباع روس به نام ایوان و دو تن همدست او را عاملین این ترور معرفی می کند. بنگرید به: محمد خان قزوینی، «وفیات معاصرین» در مجله یادگار، سال ۵ (۱۳۲۷)، شماره ۴ و ۵، ص ۸۵. هاشم محیط مافی می نویسد که صنایع الدوله پس از تیر خوردن، چهار روز زنده بود و «چهار ساعت از شب پنجم گذشته قبل از اینکه جان به جان آفرین تسلیم نماید

اولادهای خود را به مخبر الملک برادرش می سپارد و رو را به جانب تمام فامیل که اطرافش بودند نموده می گوید: مرعوب نشوید. در وطن برستی به مملکت خدمت کنید. چشم ها را بر هم گذارده دار فانی را وداع می گوید.» بنگرید به: محیط مافی، همان، ص ۱۷۵. در اینکه مخبر الملک فیم فرزندان کوچک صنایع الدوله بوده تردیدی نیست اما صنایع الدوله پس از تیر خوردن بیش از ۵ یا ۶ ساعت زنده نبود. سفارت انگلیس که احتمالاً از دکترا اسکات کسب خبر کرده در تلگراف خود به وزارت امور خارجه آن کشور به درستی می نویسد: «صنایع الدوله شب چهارم و پنجم فوریه وفات کرد» بنگرید به: کتاب آبی: گزارش های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران، جلد پنجم: ۳ ژانویه ۱۹۱۱ - ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۱، به کوشش احمد بشیری (تهران، ۱۳۶۳)، ص ۹۸۸. لازم به ذکر است که تطبیق تاریخ های قمری و شمسی با توجه به شماره ۱۹۵ سال اول روزنامه استقلال ایران صورت گرفته است.

۶۵ - ابراهیم صفایی، همان، ص ۳۷۸ - ۳۷۹. شرحی که آقای نوایی از ماجرای ترور داده اند اندکی متفاوت و به همان اندازه با مندرجات پرونده ناهماهنگ است. بنگرید به: نوایی، همان، ص ۱۹۰ - ۱۹۱. ابوالحسن بزرگ امید خواهرزاده صنایع الدوله شرحی نزدیک به واقع از این ماجرا داده که زبده آن این است: «کاشک که صنایع الدوله در مقابل سردر حانه هدف گلوله دو نفر روس واقع شد صنایع الدوله مجروح شد یک صندلی آوردند او را روی صندلی قرار داده سر دست بردند در اطاق اندرون خوابانیدند. در کوچه جمعیت عابرین ضاربین را دستگیر کرده چنانچه مأمورین نظمیه نرسیده بودند روس ها قطعه قطعه شده بودند. اطبا به بالین صنایع الدوله رسیدند ولی معالجات اثری نداشته طرف نصف شب عالم فانی را وداع گفت و مملکت از یک نفر خیر خواه واحد و بی نظیر و عالم محروم شد.» بنگرید به: ابوالحسن بزرگ امید، همان، ص ۲۲۵.

۶۶ - بنگرید به: عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، جلد دوم: از سلطنت مظفرالدین شاه تا قراقراد و ثوق الدوله با انگلیس (تهران)، ص

۶۷ - شریف کاشانی، همان، ص ۵۸۳. تاریخ های استعفای نواب و انتصاب محتشم السنطه برگرفته از مأخذ زیر است: نویسی: دولت های ایران... صفحات ۱۸۵ و ۱۹۱. به نظر می رسد اعتماد بر نوشته عبدالله مستوفی موجب این خطا شده که وزیر خارجه ایران در زمان ترور صنیع الدوله حسینی خان نواب بوده است. برای آگاهی از خطای مستوفی بنگرید به: عبدالله مستوفی، همان، ص ۳۱۳.

۶۸ - شریف کاشانی، همان، ص ۵۸۶.

۶۹ - اصل: المصفر

۷۰ - اصل: حیات

۷۱ - اصل: خرابی

۷۲ - اصل: درشکچی

۷۳ - اصل: شلق

۷۴ - اصل: درشکچی

۷۵ - اصل: رسیده گی

۷۶ - این نام با این تلفظ ها در اسناد نوشته شده است: آلابون، آلابون، آلابون؛ ولی ما در همه جا ایلارابون خواهیم نوشت. گفتنی است که این نام در روزنامه ایران نو ایلارابون ثبت شده است. بنگرید به: ایران نو، سال دوم، شماره ۸۶، به تاریخ یکشنبه ۵ صفر المحظفر ۱۳۲۹ ق. ص ۲.

۷۷ - اصل: این را

۷۸ - به جای نقطه چین: این را گرفتیم.

۷۹ - نویسنده نظمی این نام را «صاب لایف» نوشته است.

۸۰ - ابوالحسن بزرگ امید نقش مأمورین پلیس را جلوگیری از کشته شدن آن دو تن گرجی می داند بنگرید به: بزرگ امید، همان، ص ۲۲۵.

۸۱ - غرض وی از محمد تبعه عثمانی، محمد قاید اوغلی است که «بابت حفریات معدن سرب پس قلعه» از صنیع الدوله طلبکار بود و پرونده محاکماتی او در اسناد وزارت امور خارجه هست و پس از این در مورد ماجرای او سخن خواهیم گفت.

۸۲ - برای آگاهی از شرح حال وی بنگرید به: عبدالله بهرامی، خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول کودتا (تهران، ۱۳۶۳)، ص ص ۵۱۳ - ۵۱۲ اسناد موجود نشان دهنده آن است که او سر کمیسر ناحیه دولت بوده و بر خلاف نوشته

عبدالله بهرامی، هنگام ورود او به خدمت نظمی نمی بایست «کار آگاه ساده» بوده باشد.

۸۳ - ایوان در هستان روز می گوید چهل منات تقریباً بیست تومان پول ایرانی است. و نیز بنگرید به: کسروی، تاریخ هیجده ساله... ص ۴۵.

۸۴ - گزارش مورخ ۸ فوریه ۱۹۱۱ م/ ۸ صفر ۱۳۲۹ ق. دکتر اسکات.

۸۵ - برای آگاهی از شرح حال وی بنگرید به: بامداد، همان، ج ۱، ص ص ۳۹۶ - ۳۹۷.

۸۶ - بر جسد صنیع الدوله سید محمد بهبهانی نماز می خواند و جمعیتی دو هزار نفره مرکب از «علماء و وزراء و سردارها و وکلاء» آن را تشییع کرده به تکیه مخیر الدوله - در چهار راه اسلابون - می برند، به نوشته روزنامه ایران نو حاجی بهاءالواعظین «در حالت ایستاده نطفی مفصل بینی بر اتحاد و انفاق و اینکه در کتبه این اتفاقات دست خارجی در کار است و اضمحلال قومیت به واسطه دخالت اجانب است» ایراد نموده سپس جنازه را دفن می کنند. بنگرید به: ایران نو، سان دوم، شمار ۸۷، دوشنبه ۶ صفر المحظفر ۱۳۲۹ ق. ص ۲.

۸۷ - محمد امین رسول زاده به سال ۱۸۸۴ م. در بادکوبه زاده شد و فعالیت سیاسی خود را در گروه سوسیال دمکرات قفقاز در آن شهر آغاز کرد. به سال ۱۹۰۴ از همکاران دکتر نریمان نریمان اوفی بنیان گزار حزب «همت» بود و مدیر روزنامه «تکامل» سخنگوی آن حزب گردید و پس از توقیف آن، مدیر روزنامه «ارشاد» شد و چون این روزنامه را نیز توقیف کردند، عضو هیئت تحریریه روزنامه «ترقی» گردید. در سال ۱۹۰۸ (۱۳۲۶ ق) از سوی حزب سوسیال دمکرات قفقاز به رشت فرستاده شد و همراه مجاهدین گیلانی به تهران آمد. در تهران عضو کمیته مرکزی و در واقع اندیشه ساز فرقه دمکرات ایران شد و به سر دبیری روزنامه ایران نو سخنگوی حزب دمکرات برگزیده شد. پیشینه روزنامه نگاری وی بدو امکان داد تا ایران نو را برترین روزنامه زمان خود سازد. در ۱۹۱۱ (۱۳۲۹ ق) / اوایل خرداد ماه ۱۲۹۰ خ. به درخواست سفارت روس از ایران اخراج شد و به عثمانی رفت. در سال ۱۹۱۳ در پی اعلام عفو عمومی در روسیه - به مناسبت سیصدمین سالروز بر تخت نشستن خاندان

رومانف - به باکر بازگشت و فعالیت خود را در حزب دمکرات مسلمان (بنیاد گرفته در سال های ۱۹۱۱ - ۱۹۱۲) پی گرفت. نام این حزب به حزب مساوات تغییر یافت و در کنگره حزبی سال ۱۹۱۷ رسول زاده به ریاست آن برگزیده شد. به دنبال انقلاب فوریه روسیه مسلمانان قفقاز به همراه گرجیان و ارمنی ها به تشکیل سه دولت خود مختار در قالب «جمهوری فدرال» سرزمین قفقاز روی آوردند.

پس از انحلال این شورای فدرال در ۱۹۱۸، دو جمهوری مستقل گرجستان و ارمنستان پدید آمد و حکومت متشکل از دو بخش شرقی و جنوبی ماوراء قفقاز نام جمهوری آذربایجان قفقاز را بر خود نهاد. حزب مساوات حاکمیت را در این جمهوری سزم در دست داشت که در مراحل نخست اقتدار خویش احساسات پان ترکی شدیدی بروز داد. به نظر برخی صاحب نظران اطلاق نام آذربایجان بر ناحیه آران، انگیزه ای جز زمینه سازی برای دست اندازی بر آذربایجان واقعی در ایران نداشت، اما با سنگین تر شدن فشار روسیه بلشویکی و سلب اطمینان فرا بنده مساواتی ها از ترکان عثمانی، دولت مساوات اقدامات دامنه داری برای تحکیم روابط خود با ایران به عمل آورد. به هر حال رسول زاده در جمهوری مذکور به عنوان رئیس مجلس ملی برگزیده شد. پس از تصرف باکو به دست فشان عثمانی و در پی هجوم ارتش سرخ به این ناحیه، حکومت حزب مساوات بر افتاد و رسول زاده با دخالت استالین از تیر باران شدن رست و به سمت بازرس مدارس مسلمان در مسکو منصوب شده به آن شهر اعزام گردید. اما فعالیت های خود را پنهانی از سر گرفت و با آشکار شدن این کوشش ها به سال ۱۹۲۲ از شوروی گریخت و به ترکیه رفت. در آنجا روزنامه بنی قافقازیا (قفقاز نو) را نشر داد (۱۹۲۳ - ۱۹۲۸). در این کشور رسول زاده که خود از پان تورانیست های مشهور بود به سبب اعتقادش به حفظ خود مختاری آران در رابطه با ترکیه، مورد نکوهش پان ترکان افراطی قرار گرفت و اعلام کرد که اصول عقاید و آرمان های سیاسی حزب مساوات «اتحاد با ترکیه ولی بر اساس ساختار عدم تمرکز است» واقع بینی سیاسی هم اتخاذ همین «تاکتیک» را تأکید می کنند و این واقع بینی تنها در همین سطح (تاکتیک) است والا خود او به منظور نزرین عقاید

بان نورانیستی به نسل های جدید آثار «خیال پردازانه» منتشر می کند. رسول زاده روزگاری را هم در آلمان و نهرستان و رومانی گذرانید. در آلمان از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۴ روزنامه فورتولوش (نجات) را منتشر ساخت. در ۱۹۴۷ به ترکیه بازگشت و در ۱۹۵۴ که سالیان عمرش به هفتاد رسیده بود در همانجا در گذشت. برای آگاهی از شرح حال وی می توان از این نوشته دکتر نوایی بهره گرفت: عبدالحسین نوایی، «ورقی از تاریخ مشروطه: حیدر عمو اغلی و محمد امین رسول زاده»، در یادگار، سال پنجم (۱۳۲۷)، شماره ۱، ص ۴۳ - ۶۷. این مقاله در مجموعه مقالات ایشان که به نام فتح تهران پراکنده گردیده نیز به چاپ رسیده است. اما آنچه، آورده ایم از جای دیگری است. زبده شرح حال او را از نوشته دکتر آدمیت بر گرفتیم که بدون اشاره به اقدامات رسول زاده در نوشتن «آثار خیال پردازانه برای تزیین عقاید بان نورانیستی به نسل های جدید»، چندین رساله سیاسی او را تحویل کرده اند. بنگرید به: فریدون آدمیت، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران (تهران، ۱۳۶۳)، ص ۹۶ - ۹۷، ۹۷، ۱۵۶ - ۱۵۷ و ۱۶۶ - ۱۶۷. بخش بررسی کوشش های بان نورانیستی وی نیز بر گرفته از کتاب زیر است که دو محقق ارمنی به نام های زاون و وارنوهی تعلیمتندیان - نام مستعار زاده واند در سال ۱۹۲۶ تحت عنوان «نوران متحد و مستقل» به زبان ارمنی منتشر کرده اند و به زبان های روسی و انگلیسی و فرانسه ترجمه شده و ترجمه فارسی آن از روی ترجمه فرانسوی، با این ویژگیها به چاپ رسیده است: زاره واند، افسانه بان نورانیسم. ترجمه محمد رضا زرگر، با پیش گفتار کاوه بیات (تهران، ۱۳۶۹)، ص ۱۸۶ - ۱۸۷ و ۱۸۹ - ۱۹۱. در مورد نقش روزنامه ایران نو در ترویج سوسیالیسم در ایران نیز بنگرید به: رئیس نبا، حیدر عمو اغلی در گذر از طوفانها (انتشارات دنیا، ۱۳۶۰)، ص ۱۷۰ - ۱۷۸.

۸۸ - رسول زاده تحت عنوان صنایع الدوله مقتول در شماره ۸۷ سال دوم روزنامه ایران نو نوشته بود: صنایع الدوله «از دست شقاوت یک نفر گرجی که گویا» او را «سبب فلاکت خود می شده مرد» و می افزاید «گرجی مذکور از چند

ماه [پیش] به اینطرف در تهران بوده و از فراری که خود چندین دفعه به اداره ایران نو آمده و تفصیلی از مرحوم صنایع الدوله شکایت نموده گویا از عمله مزرعه جائی مرحوم صنایع الدوله که در ساری مازندران داشته اند بوده و سر حسابی هم از این جهت با مرحوم مقتول پیدا نموده است. تقریباً دو هفته قبل از این بود که این گرجی به اداره ما آمد و اظهار داشت که چون من دیگر از صنایع الدوله مأیوس شدم، می خواهم از اینجا بروم و بلکه در انزلی کاری از برای خود پیدا کنم لذا از شما خواهش می کنم که مرحمتاً ۱۵ تومانی برای من تهیه کنید تا بعد از دو ماهی از انزلی بفرستم و بعد از چند روز دیگر مجدداً آمده اظهار نمود که دیگر پول لازم ندارم. در ضمن آنکه شکایت از صنایع الدوله می نمود از طرف اداره به او گفته شد که اگر شما فی الواقع از صنایع الدوله طلب دارید چرا به سفارت دولت بیهی روسیه رجوع نمی کنید بهتر آن است که محاکمه با حضرتشان کنید جواب داد که چون من از قفقاز فراری می باشم و باسپورت جعلی است نمی توانم به سفارت رجوع کنم» وی همچنین بر این نکته تأکید می کند که ایلاریون مرتب می گوید می خواستم انتقام بگیرم و این سخن پذیرفتنی می نماید «ولی جای حیرت و تعجب است که چنین آدم محتاج به پانزده تومان خرج راه و چنین مرد مفلوک و افتاده معونه روزانه خوریش مائوزری که دارای ۵۰ - ۶۰ تومان قیمت است از کجا تهیه نموده و این مسئله ای است که جنایت را یک رنگ سیاسی می دهد و دست آنتریکی را می نمایاند. معلوم می شود همان روزی که گرجی آمده و اظهار استغنا از پانزده تومان خرج راه نموده یک محل خرجی برای خود پیدا کرده و شاید این مائوزر هم از آن محل تهیه گردیده است. این نکته باید که از طرف مفتشین نظمیه تعقیب گردیده کشف شود» بنگرید به: ایران نو، سال دوم، شماره ۸۷، دوشنبه ۶ صفر المظفر ۱۳۲۹ ق، ص ۱.

۸۹ - از آنچه در مورد زندگینامه رسول زاده نوشتیم بر می آید که در این وقت وی ۲۷ سال سن داشته است.

۹۰ - زمستان آن سال به سبب بارش فراوان برف و شدت سرما، راه ها بسته شد. قیمت تمام مواد اولیه و ارزاق عمومی بسیار بالا رفت، ذغال کمیاب بود، فقرا و مساکین پای تخت در

کوچه ها یخ بستند، فلاکت به درجه قصوای خود رسید. به فرمان شاه بیرم خان، سردار اسعد، سپهدار تنکابنی و عده ای دیگر کمیونی برای جمع آوری اعانات ثروتمندان و تقسیم آن در بین فقرا تشکیل دادند. اشاره سند به همین کمیسیون است. شاه دو هزار تومان پرداخت، مردم نیز کمک کردند. بیرم خود نامه ای را که «یکی از خوانین محترمه» به زبان فرانسه نوشته پنجاه تومان به کمیسیون داده بود جهت چاپ به روزنامه ها فرستاد که هم ایران نو و هم استقلال ایران آن را چاپ کرده اند. برای شناسایی فقرا از نظمی یاری خواسته شد تا «احسانات خیر به اهل احتیاج برسد». روزنامه ایران نو چندین گزارش از مشاهدات مفتش نظمیه در خانواده های فقرا را هم آورده که راستی جانسوز است. بنگرید به: ایران نو، سال دوم، شماره ۸۸. سه شنبه ۷ صفر المظفر ۱۳۲۹ ق. ص ۱: استقلال ایران، سال اول، شماره ۱۹۷، دوشنبه ۶ صفر المظفر ۱۳۲۹ هجری مطابق ۱۷ ذو، ص ۳.

۹۱ - چنانکه از مندرجات نخستین صفحه شماره ۸۷ روزنامه ایران نو بر می آید، یکی از آن اوراق تهدید آمیز با بست شهری برای اداره آن روزنامه هم فرستاده شده که مهر کمیته نجات و مجازات ایران و نشان مائوزر و قلم چلیبا داشته و در پایان ورقه نوشته «درحتم قطع نامه خود می نگاریم این اختراعات ما به اشخاص معینی است که به کنایه اسم بردیم، هرگاه به طوری که نوشته ایم نصایح ما را سرسری انگارند و به خیانت کاری خود خانه ندهند کمیته ما بدون فوت دقیقه ای وقت به هر وسیله فداکاری باشد آنها را به مجازات اعمالشان علی قدر مراتبم خواهد رساند» نویسنده ایران نو «کشف این مجمع فساد» را «از فرا بصر مقدسه اولیاء دولت» معرفی کرده می خواهد «این تروریست های مجهول الهیوت را پیدا نموده و در ایزای تهدیدات وطن بر باد دهشان مجازات» کنند. و نیز بنگرید به: استقلال ایران، سال اول، شماره ۲۰۱، شنبه ۱۱ صفر المظفر ۱۳۲۹ ق. مطابق ۲۲ ذو، ص ۲.

۹۲ - حسین پلیس روز ۱۵ صفر از بیمارستان نظمیه مرخص شده به خانه می رود و روز شنبه ۱۸ صفر از شدت جراحات می میرد. بنگرید به: ایران نو، سال دوم شماره ۹۶، پنجشنبه ۱۶ صفر ۱۳۲۹، ص ۳ و همان، شماره ۹۸، یکشنبه

